

روزهای کمون

ترجمه: ف. ک. - کاوسی

بوتولت برشت



ترجمه: ف. ك - كاووسی

روزهای کمون

برتولت برشت

انتشارات شاهنگ / خیابان انقلاب-فروردین-مشتاق تلفن ۶۴۳۹۳۴

روزهای کمون / برتولت برشت

ترجمه: ف-ك-كاوسی

چاپ اول، ۱۳۵۸

هرگونه استفاده نمایشی از این اثر آزاد است.

به پاس استقامت و پایداری هنرمندتئاتر
ناصر رحمانی نژاد در برابر شکنجه‌گران
و جلادان ساواک تقدیم می‌گردد.

ف - ك - كاووسی
انتشارات شباهنگ

درباره ترجمه

در این ترجمه کوشش شده کمال امانت رعایت بشود. در بعضی موارد که اسامی به نظر خواننده ایرانی ممکن بود نامأنوس باشد و در ابتدای نمایشنامه نیامده، لاتین آن هم نوشته شده است. در یک مورد یعنی صحنه پنج لیست طولانی اسامی روزنامه‌ها مختصر شده است. بجای *Officiale* (روزنامه رسمی کمون نام «ارگان» انتخاب شده است. در بعضی موارد نیز اگر توضیحی بنظر مترجم ضروری رسیده مختصراً داده است.

از لحاظ سبک نگارش بعضی موارد به یکدستی آن لطمه خورده است. علت آنستکه در این موارد با آوردن بعضی جملات بصورت محاوره‌ای، خلصت عامیانه گوینده برجسته شده تا برای کسانی که احیاناً میخواهند آنرا به نمایش درآوردند اشاره‌ای باشد.

تهران-اسفند ۱۳۵۷

مترجم ف.ک. کاووسی.



روزهای کمون / برتولت برشت

اشخاص

Mme. Cabet	مادام کابت	دوزنده
Jean. Cabet	ژان کابت	پسرش-یک کارگران جوان
Papa	پاپا	عضو گارد ملی-پنجاه ساله
Coco	کوکو	عضو گارد ملی-دوست پاپا
	آقای چاق	
	پیشخدمت	
	سواره نظام مجروح آلمانی	
	دوکودک	
Thiers	تییر	
Jules. Favre	ژول فاور	
	مستخدم مخصوص	
Babette-Cherron	بابت شرون	دوزنده-دوست دختر ژان کابت
Fvancois. Faure	فرانسوا فور	دانشجوی مدرسه مذهبی. اکنون درگارد ملی
Philipe	فیلیپ فور	برادرش. نانوا. اکنون در ارتش منظم
Genevieve. Guericault	ژنویو گریگو	معلمه جوان
	زن نانوا	
	سه زن	
	پیرلانگهون	کارگر. نماینده کمون
Beslay	} نمایندگان کمون	بهلی
Varlin		وارلن
Rigault		ریگو
Delescluze		دلس کلوز
Ranvier		رانویه

چهارشهردار
آقای مامور اخذ مالیات
زن او

روزنامه فروش

بانوی اشرافی

خواهرزاده اش

Marquis de Ploeu

مارکی دوپلوك مدير بانك فرانسه

يك كشيچ چاق

يك دربان

يك گدای پير

يك افسرگارد ملی

Bismarck

بيسمارك

Guy.Suitry

گی سويتري نامزد ژنويوگريكو. ستوان ارتش منظم

زن در حال مرگ

اعضای گارد ملی

نماینده گان کمون

سربازان ارتش منظم

زنان و مردان

(۲۲ ژانویه ۱۸۷۱. مقابل يك كافه كوچك در مونتمارتر که در آن حوزه سربازگیری گارد ملی مستقر شده است. جلوی كافه يك تابلو «هموطن آلمانها را بیرون بران، به گارد ملی بپیوند.» روی میزی جلوی كافه يك آقای چاق در پالتوی ضخیم در حال صحبت با پیشخدمت. جلوتر دویچه، در حال حمل يك جعبه مقوایی که با هم صحبت میکنند. غرش توپ.)

آقای براك سه دفعه اینجا بود و دنبال شما میگشت.

پیشخدمت

چی، براك اینجا، پاریس؟

آقای چاق

فقط مدت کوتاهی میماند. اینهم يك یاد داشت مسیو.

پیشخدمت

آقای چاق میخواند آدم در پاریس يك آن راحت نیست. قیمت ها، درصدها.

حق دلالی ها، خب جنگ همین است. هر کس به نوعی

شرکت میکند. ببینم کسی را میشناسید که حاضر به يك

دلالی باشد؟ یکی که نترس باشد ولی مطمئن. این دوتا

کمتر باهم میآید. ها؟

یکی پیدا میشود. (انعامی میگیرد) مسیو واقعا میل

پیشخدمت

دارند اینجا منتظر باشند؟

آقای چاق
پیشخدمت

چند وقتی هست که توی کافه شما هوا خیلی کثیف شده.
(به تابلوی «موظن آلمانهارا بران، به گارد ملی بیبوند»
نگاه میکنند.) متوجهم.

آقای چاق

واقعا؟ وقتی که ۸۰ فرانک پول صبحانه ام میشود نمیخواهم
بوی عرق همه شهر را به دماغ بکشم. و لطفاً همین نزدیکیها
باشید، این کثافتهارا (بچهها را نشان میدهد) از من دور
کنید.

(یک زن در لباس مندرس و یک کارگر جوان می آیند.
بچهها سراغ زن میروند و کالای خود را عرضه
میکنند)

مادام کابت

نه من چیزی نمیخواهم. آره چرا، شاید بعداً. میگوئی
خرگوشه؟ ژان، بایک ژینگوی روزیکشنبه چطوری؟
این خرگوش نیست.

ژان

ولی چهارده فرانک ونیم میخواهد.
گوشتش تازه ست مادام.

مادام کابت
بچه

قبل از هر چیز باید ببینم امروزه به من چه میدهند. اینجا
صبر کنید بچهها. شاید گوشت را بخرم.

مادام کابت

(میخواهد برود، از سبد چندتا نشان پارچه ای برای
روی کلاه بیرون می افتد.)

مواظب باش ژان حتماً بین راه هم خیلی گم کرده ایم.
بعد باید زبانم مودر بیاورد تا آنها موقع شمردن نفسمند.
دورو برهمه اش معامله. معامله. در حالیکه آلمانها دارند
میجنگند.

آقای چاق

پیشخدمت

معاملات بزرگ و کوچک، مسیو. (از عقب صدای پای
سربازان و سروصدا)

آقای چاق

این دیگر چه است؟ بدو آنجا، تو، ببین آنجا چه خبره.
۵ فرانک بهت میدم.

(یک بچه میدود. از صحنه خارج میشود.)

مادام کابت

امیل نشان‌ها را آورده‌ایم

پیشخدمت

مادام کابت. این آقا برای ژان شما یک کار دلالتی دارد.

مادام کابت

اوه چقدر لطف دارید. ژان دوماه است که بیکاره.

آتشکار لکوموتیوه. ولی قطارها که دیگر حرکت نمیکنند.

ژان دلت میخواود؟

ژان

من از دلالتی خوشم نمی‌آید مادر. اینرا که میدانی.

مادام کابت

خیلی عذر میخواهم. ژان بهترین پسر دنیاست. ولی

خوب، کله شقی‌های خودش را دارد. مثل پدر مرحومش.

(سبدرا به بداخل کافه خمل میکنند.)

آقای چاق

این جنگ دیگر طول نمیکشد. از آریستید ژوزه قبول

کنید که هر معامله‌ای که میشد در این جنگ بکنند

کرده‌اند. دیگر چیزی توش نیست.

(از کوچه سه سرباز گارد ملی پاکستان می‌آیند که از

نبرد در استحکامات برگشته‌اند. اولی «پاپا» یک کارگر

ساختمانی میان سال است. دومی «کوکو» ساعتساز

است. یک سرباز سواره نظام آلمانی اسیر را همراه

خود می‌آورند که یک پانسماں کثیف بروی چانه‌اش

بسته‌اند.)

بفرمایین.

پاپا

آ. نجا خوش میگذره؟	بچه‌ها
آره، به آلمانیها.	پاپا
ولی میگن حاکم تسلیم نمیشه.	بچه
بهر حال به فرانسویها نه، پسر م. چه جور می‌گن؟	پاپا
مرگ برحا...	
کم.	بچه‌ها
(به پیشخدمت) سه لیوان شراب، نه چهارتا...	پاپا
اطاعت. صاحب کافه اصرار دارد که پول را پیش بگیرد.	پیشخدمت
چهارتا شراب میشود ۱۲ فرانک.	
بابا نمیتوانی ببینی ما از میدان می‌آئیم؟	کوکو
(آهسته) ۱۲ فرانک!	پیشخدمت
شما دیوانه‌اید.	کوکو
نه آنها نیستند. دیوانه‌مائییم، گوستاو، دیوانگی اینست که	پاپا
به خاطر روزی يك فرانک ونیم همدیگر را بکشیم، که	
درست قیمت نصف لیوان شراب شماست، نه؟ بعد	
باچی؟ به چه طریق؟ (تفنگش را جلوی صورت آقای چاق	
می‌گیرد) این يك ته‌پر از سالهای چهله. برای گردانهای	
جدید به اندازه کافی خوبه. يك تفنگ Chassepot حسابی	
که برای دولت ۷۰ فرانک خرج بر داشته، امروز ۲۰۰	
تامی ارزد. ولی با این میشود زدها، مسیو!	
یا الا شرابها را بیسار، سگ توله، والا خودت می‌دانی.	کوکو
ما از پاریس دفاع می‌کنیم و شما گوش برها از مشروب	
فروشی پول درمی‌آرین.	
مسیو، ما آن بوگندورا بیرون نکردیم و جمهوری‌گارد	پاپا

ملی را درست نکردیم که بالای زحمات ما دیگران پول
دربیارن.

آقای چاق

بفرمائید، این هرج و مرجه. شما نمی‌خواهید از پاریس
دفاع کنید. شما می‌خواهید پاریس را فتح کنید.
شما...

کوکو

بعله؟! و تو و امثال تو مالکش باشید، نه؟ (به‌پایا) این
چاقه خوبه، یا شاید بهتر باشد بگوییم به «این خوبه، چاقه»
در جریان محاصره بدنگذشته‌ها؟

آقای چاق

آقایان مثل اینکه فراموش کرده‌اید جبهه کجاست؟

(بچه‌ای که رفته بود برمی‌گردد)

پاپا

چطوره؟ (به سرباز سوم، جوانی که دستش به گردن آویخته)
فرانسوا، مسیو میگوید تو فراموش شده که کجا این زخم را
برداشتی.

کوکو

منظور مسیو اینست که ما همیشه حواسمان به فریتز باشد،
حتی وقتی که شراب گیرمان نمی‌آید. فریتز، نظر تو چیه؟
تو به هر حال چاق نیستی، پیشخدمت، یک شراب هم
برای فریتز و گرنه کافه‌ات را درب و داغان می‌کنیم.
چهارتا شراب ۲ فرانک، شنیدی

پیشخدمت

چشم (می‌رود)

آقای چاق

شما همین جا می‌مانید. فهمیدید!

بچه‌ها

(می‌خوانند) فریتز خیکی نیست. فریتز خیکی نیست!

کودکی که برگشته مسیو، این سروصداها مال گردان دویست هفته. خیلی
دلخوره و دارد به طرف شهرداری می‌رود که ژانرالها را

دار بزند.

آقایان! درحالی که آلمانی...

آره، درحالی که آلمانها! محاصره! کمر بند آهنین را پاره کنید! هم میهنان، آلمانها را بکوبید تا دوباره سیب زمینی داشته باشید! ما داریم کم کم می بینیم که چه کسی ما را واقعاً محاصره کرده. قبل از همه جنابعالی و امثال جنابعالی. یا، نکنند آلمانی ها هستند که قیمت سیب زمینی را بالا بردن؟

آقای چاق
پاپا

آقایان! می بینم که راجع به قیمت سیب زمینی بحث می کنید. درحالی که درسنگرها دارند میجنگند.

میجنگند!؟ منظورت اینست که می میرند. میدانی چه خبره؟ یک شب تمام درباران ولجن در مزارع مونت والرین افتادیم و منمهم با این رماتیسم. حمله ساعت ۱۰ شروع می شود. مابه قلعه مونتر و هجوم می بریم و به پارک بوزن وال Bugenval به سنت کلود حمله می کنیم و تا گارش Garches پیشروی می کنیم. از ۱۵۰ توپ فقط ۳۰ تا بش آتش می کنند ولی ما بدون توپخانه به گارش هجوم می بریم. ما پیش می رویم. آلمانی ها در حال فرار. بعد از پشت سر می گویند عقب گرد و تروشو Trochu می گوید همه مواضع اشغالی و مونتر و را خالی کنیم. این معنایش چیه مسیو!؟

آقای چاق
پاپا

من فکر می کنم ژنرالهای شما می دانند که دشمن آتشش را در کجا متمرکز می کند.

میدانند!؟ گارد ملی راهم درست می فرستند همانجا،

آقای چاق
کوکو

مسیو!

آقای چاق

کافیست! اصلاً میدانید که چه می گوئید؟ به فرماندهان خودتان، به ژانرالهای فرانسه تهمت خیانت می زنید.

اجازه می دهید به رسم دلایلتان چیست؟

پاپا

این میگوید مدارك نشان بدهید گوستاو، ماهم چیزی تودست نداریم غیر مرگ! غیر از اینکه مثل مگس می میریم. خیلی خوب! جناب عالی مردین، آقا، هر کس که هستید. لطف بفرمائید وبه ما ثابت کنید که گلوله زدند به سرتان! يك كلمه بگوئید و ما محاکمه را شروع می کنیم. را، شما ساکتید؟ بنده با کمال احترام می خواهم بدانم درخواستهای شما چه آقا، هر که هستید، مسیو، و شما تکان نمی خورید.

آقای چاق

درخواستها و تظاهرات شما را جلوی شهرداری همه می دانند. این حرفهای زور کمون است که همه می شناسند. باز هم بیگین. وقت هست. ما منتظر گردان صدویک هستیم.

کو کو

آقای چاق

مسأله اینست که نمی خواهید اجاره خانه هایتان را بدهید. در حالیکه فرانسه در جنگ مرگ و زندگیست شما به فکر حقوق هایتان هستید. به فکر پاداش هایتان. کره خیلی گرانست اما مواظب باشید! تحمل پاریس هم به آخر رسیده است (گارد ملی ها ساکت ایستاده اند) شما خیانت کارید. ولی ماهم شروع کرده ایم که روزنامه هایتان را باشوق کمتری بخوانیم. یادتان باشد. خودخواهی يك عده او باش بس است. بس است. بس است!

(پیشخدمت برمی گردد. با چهار شراب و یک تاوه که دورش دستمال پیچیده است. آقای چاق به او اشاره می کند که نمی خواهد)

پیشخدمت

مرغ شما، مسیو

مسیو، مرغ شما!!

کوکو

بایست بگویم شما را بیرون کنند. من دیگر باشما و نگارد ملی کاری ندارم. به فکرتان نرسد که

آقای چاق

(آقای چاق باحالت فرار خارج می شود)

بچه ها

آقا، پنج فرانک ما! (بدنبال آقای چاق از صحنه خارج می شوند)

پیشخدمت

آقایان، اجازه می خواهم شما را به یک نوشیدنی دعوت کنم. (می خواهد به سرباز سواره نظام لیوانی بدهد) بیافریتز. آخ! بر شیطان لعنت، تو که نمیتوانی، بیچاره بدبخت. پس به سلامتی تو!

کوکو

(می نوشد. کابت و پسرش بیرون می آیند. هنوز سید را حمل می کنند)

(به پیشخدمت) این آقا که می خواست به من یک دلالی بده کجاست؟

ژان

(پیشخدمت به او اشاره می کند که ساکت باشد. آنگاه سرباز جوان زخمی کابت را به جامی آورد)

مادام کابت!

فرانسوا

فرانسوا!

ژان

مادام کابت

فرانسوا، شما زخمی شدید؟ باید خواهش کنم که سهمیه کرایه اتاقتان را بپردازید. میدانید که دولت دستور داده همه کرایه‌خانه‌های عقب افتاده پرداخت بشود. آن توهم که دیگر نشان‌های مرا نمی‌خرند. من ورشکست شدم. مارا توی خیابان می‌ریزند.

فرانسوا

ولی مادام کابت! من سه هفته است که مواجب نگرفته‌ام. الان وضع خوب نیست.

مادام کابت

ولی کی می‌خواهی پول بدی؟ آقایان نخندید! اومستأجر منست!

کوکو

آره فرانسوا، کی می‌خواهی پول بدی؟ مادام، ما گرفتاریهای شما را می‌فهمیم. فقط می‌توانم به شما بگویم که همین حالا دو گردان که از یک نبرد محاصره‌ای دو روزه بر می‌گردند، در راه شهرداری هستند که چند تا سوال قلقلک دهنده از دولت بکنند.

پاپا

من جمله می‌تواند درخواست مربوط به توقیف پرداخت کرایه خانه‌ها باشد. در این بین می‌توانیم بعنوان پیشکش فقط این مرغ را تقدیم کنیم که یک آقای سفارش داده ولی نخورده.

(مادام کابت را به طرف میزی که جلوی کافه هست می‌برند. ازدست پیشخدمت تاوه را می‌گیرند و با آداب کامل مرغ - رخ شده را برای او سرو می‌کنند)

پاپا

گارسون بخوبیست صاحب کافه از این ببعد پول را از آقایان شیک و بیک از پیش بگیره، چون ممکنست یک تصادفاتی بشود که نتوانند غذايشان را میل کنند. بعد گرفتاری زیاده، نه؟ خیلی زیاد آقا: بایستی تصمیم بگیرم که به شما ملحق

پیشخدمت

بشم. شاید دولت پول مرغ مادام کابت را بدهد. فکر می‌کنم دوگردان گاردملی برای انجام چنین درخواستی کافی باشند.

کوکو

به سلامتی شما، مادام.

پاپا

(به مادام) نوش جانتان باشد. گردان صد و یک افتخار می‌کند که میهمانش باشید.

مادام کابت

آقایان، شما خیلی لطف دارید. اتفاقاً امروزشکم من تقریباً خالیست مرغ هم که خیلی دوست دارم. اجازه می‌دهید که به ژان خودم هم یک کمی بدهم؟

ژان

شاید این جمع بخواهد بداند که چرا آن‌تو نشان‌ها را تحویل نمیگیرند. کارمندها آن‌تو، به علت امریه جدید ازبالا، دیگر برای گردانهای جدیدگارد ملی اسم‌نویسی نمیکنند.

کوکو

یعنی چه؟ شنیدی پاپا؟

پاپا

من از این چیزها عصبانی نمیشم. او با ما می‌آید به شهرداری. متوجه شدید مادام؟ پاپا می‌خواهد که شما با ما به شهرداری بیایید و نشان‌ها را که دیگر کسی نمی‌خواهد، جلوشان ببندازید. مرغتان را هم بگذارید رو نشانها، توی سبد.

کوکو

اینهم گردان ۱۰۱، دارد می‌آید.

فرانسوا

(از پشت نرده‌های چوبی گردان ۱۰۱ دیده می‌شود که در حال رد شدن است. به سرنیزه‌ها نان فرو کرده‌اند. پرچم‌ها. سربازها به مادام کابت کمک می‌کنند که بلند شود و باهم می‌روند)

6

(اشاره به ژان) این چه شه؟ چرانی جنگد؟ ما برایش خیلی

پاپا

چپیم؟ ماگردانهای جدید؟

نه آقایان، فکره می کنم يك کمی زیادی راستید. البته خیلی می بخشین ها!

آه!

و ازحالا مرا یکی از خودتان بدانید، آقایان! از هدف پیشروی امروزتان خوشم آمد.

(پاپا کلاه فرانسوا را بر میدارد و روی سرژان کابت می گذارد)

من به هر حال بدون تو حوصله ام حسابی سر رفته بود.

(دور می شوند. پیشخدمت دستمالها را روی میز می اندازد. چراغ نفتی را خاموش می کند و می خواهد دنبالشان برود. نگاهش به آلمانی می افتد که از یادشان رفته بود. با حرکات دست او را بر می خیزاند و پشت سرش دنبال سربازها راه می افتد)

بالا، قدم رو فریتز، قدم رو.....

(پایان قسمت اول)

مادام کابت

پاپا

ژان

فرانسوا

پیشخدمت

(۲۵ ژانویه ۱۸۷۱. بردو. تییر وژول فاوور درحال صحبت. تییرهنوز درحوله حمام است. اوجرات آب وانرا امتحان می کند وبه مستخدم می گوید که آب گرم و آب سرد اضافه کند.)

تییر (درحال نوشیدن شیر صبحانه اش) دیگر این جنگگ بس است، دارد هیولائی می شود. شروعش کردند وباختند. حالا دیگر منتظر چه هستند؟

فاوور ولی ادعاهای آلمانها! آقای فن بیسمارک از ۵ میلیارد خسارت جنگ صحبت می کند، از الحاق لوترینگن والزاس، از نگهداشتن همه اسرای جنگی و ادامه اشغال استحکامات تا اینکه همه چیز طبق رضایت خاطر او تمام شود. این منتهای ورشکستی است.

تییر ولی ادعاهای این پارسی ها، آن منتهای ورشکستی نیست؟ البته.

تییر قهوه میل دارید؟ (فاوور سرش رابه علامت نفی تکان میدهد) بس مثل من شیر میخورید؟ این راهم اجازه ندارید؟ اوه، فاوور! اگر معده های ما هنوز سر جایش بود! ولی اشتها سر

جایش هست! اما برگردیم سر آقای فن بیسمارک. دانشجوی آبخو خوری که دیوانه شده! ادعاهایش رادائم بالاتر می برد چون می داند که ما مجبوریم قبول کنیم. همه اش را.

فاور واقعاً مجبوریم؟ پس معادن آهن و روی لوترینگن چه؟ آینده صنایع فرانسه است.

تی‌یر ولی چه پلیس مخفی‌هائی که مدام برای ما در رودسن غرق می‌کنند! این معادن روی و آهن به چه درد فرانسه می‌خورد، اگر آنجا کمون داشته باشیم؟! ۵ میلیارد؟ این همه‌ی تجارت ماست.

تی‌یر این قیمتی است که برای اعاده نظم می‌پردازیم. فاور و جلوافتادن آلمانها در اروپا تاسه نسل دیگر.

تی‌یر و تضمین سیادت ما برای پنج نسل.

فاور مایک ملت کشاورز خواهیم شد. آنهم در این قرن.

تی‌یر من روی دهقانها حساب می‌کنم. پایه صلح روی آنهاست. لوترینگن به چه درد آنها می‌خورد؟ حتی نمی‌دانند کجاست! شما اقل! کمی آب بنوشید. قلوو!

فاور آیا واقعاً ضروری است؟ این سئوالی است که از خودم می‌کنم.

تی‌یر حتی نوشیدن يك جرعه آب هم به معنای زندگيست. همان فرودادن آب! ها، البته، آن یکی دیگر هم ضروریست. حتماً. قیمت نظم است.

فاور این گاردملی‌ها، این بدبختی فرانسه است. ما این فداکاری

میهن پرستانه را کردیم و او باش رادرمقابل آلمانها مسلح کردیم، حال آنها اسلحه دارند، آنهم علیه ما! همه اینها

درست. ولی آیا، نمی‌شود گفت که این آدم‌ها دارند از پاریس دفاع می‌کنند؟ بالاخره هر چه باشد دارند می‌جنگند. فاور عزیزم، پاریس یعنی چه؟ در این جور مجامع از پاریس طوری صحبت می‌شود که انگار از یک مکان مقدس حرف می‌زنند، مکانی که بهتراست در شعله‌های آتش بسوزد تا اینکه تسلیم شود. آنها فراموش می‌کنند که این مکان بالاخره از یک مقدار «ارزش» درست شده است، که بهائی دارد. آدم اینرا فراموش می‌کند، چون خودش چیزی ندارد! او باش حاضرند همه چیز را به آتش بکشند و از بین ببرند. خب، مال آنها که نیست! آنها هوار نفت را می‌کشند، اما برای ادارات! برای ما پاریس یک سمبول نیست. بلکه یک ملک است، آتش زدن آن به معنای دفاع از آن نیست.

(صدای مارش قدم‌ها به گوش می‌رسد. آقایان به جای خود می‌خکوب می‌شوند. تی‌پر بیش از حد هیجان زده به مستخدم با حرکات دست و صورت اشاره می‌کند که به طرف پنجره برود.)

یکی از هنگ‌های دریائی ما، مسیو.

اگر خیال می‌کنند که من این خفت را فراموش می‌کنم... بر دو هنوز آرام است، نیست؟ آرام چیست؟ شاید این کلمه آرام، خیلی آرام باشد. این سرمشق! فاور! باید اینهارا نابود کرد. باید این پوزه‌های نشسته را روی سنگفرش مالید. به نام فرهنگ. تمدن ما بروی مالکیت شخصی بنا شده است. باید به هر قیمتی

مستخدم

فی‌پر

فاور

فی‌پر

آنرا حفظ کرد. چی؟ آنها به خودشان جرأت می دهند که برای ما مقررات وضع کنند؟ که چه چیزی را باید بدهیم؟ و چه چیزی را باید نگهداریم؟
شمشیرها را بکشید، سواران! اگر دریای خون پاریس را از حشراتش پاک می کند بگذارید این دریای خون راه بیفتد. دستمال سفره من!

(مستخدم دستمال سفره را به او می دهد. تییر کف دهانش را پاک می کند)

فاور شما عصبانی شدید. به سلامتی خودتان فکر کنید که برای همه ما ارزشمند است.

تییر (گلویش گرفته، سرفه) و شما آنها را مسلح کرده اید. از این دقیقه، یعنی از صبح روز سوم سپتامبر من فقط يك فکر داشته ام. این جنگ را تمام کنیم. سریع. فوری.

فاور ولی متأسفانه آنها مثل شیطان می جنگند. تروشوی خوب ماحق دارد. گارد ملی، تاده هزار نفر از آنها کشته نشود سر عقل نمی آید. آخ، آره، او آنها را مثل گوساله به کشتارگاه می فرستد تا آتش غیرتشان را کمی آرام کند.
(چیزی در گوش تییر نجوای کند)

تییر نه، او می تواند به راحتی گوش بدهد. هیبولیت میهن پرست است.

فاور من می توانم به شما اطمینان بدهم آقای تییر، که آقای فن بیسمارک در این مورد کمال حسن نیت را نسبت به شما دارند.

تی‌پر

(به خشکی) خوشحالم که اینرا می‌شنوم. با وجود اینکه به گوشم رسیده که او، توانائیهای يك دلال اسب راجه من نسبت داده، آنهم بعد از اینکه مرا به شخصه دیده است!

فاور

اینها شیطنت است. اینها هیچ ربطی به عقیده واقعی او درباره شما ندارد.

تی‌پر

فاور عزیز، می‌توانم راجع به خودم بگویم که بالاتراز این نوع مسایل شخصی قرار دارم و برای من مهم اینست که آقای فن بیسمارك چه جوری می‌خواهد به ما کمک کند.

فاور

اوبه من شخصاً پیشنهادی کرده، که بلافاصله پس از اعلام آتش بس مقداری مواد غذایی داده شود، البته بعداً جیره بندی نصف خواهد شد تا همه سلاح‌ها تحویل داده شود. بنظر او این از گرسنگی دادن مداوم مؤثرتر است. بدن نیست. آدم یکبار دیگر به یاد آقایان پارسی می‌آورد که مزه گوشت چطور است. در مورد استعداد آقای بیسمارك هرگز شکي نداشتم.

تی‌پر

او حتی شرکت‌های برلینی را که در صدور مواد غذایی ذینفعند در چنگ خواهد داشت.

فاور

قسمتی از هر استعداد در شهامت است، ها، فاور؟ ماضماً آلمانها را مجبور به تعهد خواهیم کرد که حومه شهرهایی را که گارد ملی توپهایش را در آنجاها مستقر کرده است اشغال کنند.

تی‌پر

این يك نکته بسیار عالیست. واقعاً عالی!

فاور

تی‌یر

فکر میکنم غیر از آقای فن بیسمارک آدمهای دیگری هم هستند که استعداد دارند.

مثلاً ما در قرارداد تسلیم می‌نویسیم که اولین قسط خسارات جنگ که عبارت از ۵۰۰ میلیون باشد بعد از استقرار صلح در پاریس قابل پرداخت است. این آقای فن بیسمارک را در امر پیروزی ما ذینفع می‌سازد. در ضمن میل دارم لغت استقرار صلح را بیش از این بکار ببرم. این یکی از لغاتی است که همه چیز را توضیح می‌دهد. راستی خسارات جنگ، هیپولیت، تومی توانی مارا تنها بگذاری. حمام حرارت لازم را دارد، مسیو (می‌رود)

مستخدم

راجع به این مبالغ چه فکری شده؟

تی‌یر

پیشنهاد شده که چند کمپانی آلمانی، بخصوص آقای بلایش‌رودر Bleschroder بانکدار خصوصی آقای بیسمارک مبلغ خسارات جنگ را تأمین کند. راجع به حق العمل هم صحبتی شد. البته بنده رد کردم که بعنوان عضو دولت کمیسیون بگیرم.

فاور

البته! آیا عددی هم گفته شده است؟

تی‌یر

(فاور روی يك تکه کاغذ عددی را می‌نویسد. تی‌یر

کاغذ را برمی‌دارد و می‌خواند)

غیر ممکن است!

تی‌یر

همانطور که عرض کردم.

فاور

ما باید حتماً به صلح برسیم. فرانسه به آن احتیاج دارد. امیدوارم قدرت آنرا داشته باشیم که آنرا به انجام

تی‌یر

برسانیم.

انتخاب جنابعالی بطور مسلم تضمین شده است، آقای
تی‌یر. ۲۳ بخش طرفدار شما هستند یعنی همه بخش‌های
روستائی.

فاور

من به این قدرت احتیاج دارم. نیروهای ضد نظم مسلح
هستند.

تی‌یر

آقای تی‌یر، فرانسه بخاطر سلامتی شما می‌لرزد. تنها شما
می‌توانید آنرا نجات دهید.

فاور

(به سادگی) می‌دانم. به همین دلیل است که می‌بینید
شیر می‌خورم هرچند که از شیربدم می‌آید، آقای فاور!

تی‌یر

۳

(شب هفدهم به هجدهم مارس. در خیابان پیگال. وسط خیابان يك توپ قرار دارد.)

الف

(ساعت يك بعد از نیمه شب. فرانسوا فور و ژان کابت کنار توپ پاسداری می کنند. روی صندلی های حصیری نشسته اند. بابت شرون از روی زانوی ژان بلند می شود.)

بابت

(لوله توپ را نوازش می کند) شب بخیر عزیزم!

(آهسته در خانه ای در آخر خیابان ناپدید می شود)

ژان

آدم باید به نامزدش يك چیزی هدیه کند. این آنها را حشری می کند، چونکه ماتریالیستند! سابقاً يك ميز توالت قشنگ بود و حالا يك توپ! همان که آقای تی پر میخواست به آقای بیسمارك ببخشه.

فرانسوا

اگر ما آنرا نیاورده بودیم واقعاً این کار را کرده بود. ژنه ویو ماتریالیست نیست.

ژان

آن خانم معلم کوچولو؟ نه بابا. او فقط معنویاته و به همین دلیل میل داری ببریش تورختخواب!

فرانسوا

من نمی‌خوام او را به رختخواب ببرم.

ژان

بابت می‌گویید هیکلش تکه.

فرانسوا

تو چطور راجع به او با بابت صحبت می‌کنی؟

ژان

آخر باهم زندگی می‌کنند. در ضمن نامزد هم کرده.

نامزدش اسیر جنگی است. يك ستوان. پستانهایش تکه!

تو می‌خواهی مرا عصبانی کنی.

فرانسوا

ژان

وقتی راجع به دخترها صحبت می‌کنی آدم فکر نمی‌کند

که از ده می‌آئی. تو در چهارده سالگی با یکی از آن

دخترهایی که شیر می‌دوشند سرسری داشته‌ای!

تو نمی‌توانی عصبانیم کنی.

فرانسوا

ژان

نه؟ در هر حال من به بابت گفته‌ام که به ژنوبوبگوید که تو

خیلی دلت می‌خواهد! شاید برایش جالب باشد که يك

کشیش نوجوان را دنبال خودش بکشد.

من يك فیزیکدانم.

فرانسوا

ژان

خوب، يك فیزیکدان را! فیزیک مگر علم اجسام نیست؟

تو خودت گفتی که او عاشق يك ستوانه؟

فرانسوا

ژان

که باهاش نامزده.

تفاوتی نمی‌کند.

فرانسوا

ژان

(می‌خندد) تو يك تصور نادرست داری. مثل اینکه آدم

فقط از روی عشق کسی را برای رختخواب می‌خواهد!

حقیقت اینست که آدم سر صبح وقتی که بیدار می‌شود می‌داند

که امروز باید یکی را داشته باشد.

در مورد زنها جور دیگر نیست. يك احتیاج. بدون اینکه

حتماً از دیدن پستانهای فوق‌العاده‌ای بوجود آمده باشد،

بلکه اول احتیاج هست و بدنبال آن، آنوقت تازه آدم از يك سينه‌ای خوشش می‌آید. برای زنها هم همینطور، خلاصه، وقتی دريك چنین روزی به یکی چسبیدی، دیگر داریش! درمورد ژنویو هم عین همینه.

فرانسوا

اتفاقاً نه. حالا دیگر میرم توی لانه (بر می‌خیزد) خوشحالم که باز هم اتاقم را پیش شما دارم.

ژان

(او هم بر می‌خیزد) منم فکر میکنم که دیگر لازم نیست کشيك بدهیم. اگر قرار بود حمله‌ای بشود وسط‌های شب شده بود. شنیدم فردا نان سفید میدن.

فرانسوا

راستی، ژان. حالا که حرف فیزيك شد، آن میکروسکپ و کتاب لاوازیه من هنوز پیش عمویت هست؟

ژان

(دست‌پاچه) پیش عموی من؟ پیش لانگه‌ون؟

فرانسوا

مادرت پیش او گذاشت که نگهدارد. میدانی! لاوازیه را کمی لازم دارم.

ژان

البته. (صندلیها را به درون خانه می‌برند)

ب

(ساعت ۵ صبح. جلوی يك دکان نانوائی که هنوز بسته است. صف زنان و درمیان آنها ژنویوگریکو و وبابت.)

ژان

نان سفید از پاپا تی‌یر

- برای این که صلح ننگین او به دهان ما مزه بده!

- پاریس در مقابل ده تن آرد!

- وحتى يك ترن هم وارد نشده، آرد همینحا بوده!

- ولی هفته پیش یکپای شوهرم را بریدند. همان موقع

داشتند مذاکره می کردند.

- حتماً بازهم خیالاتی دارند. مفت چیزی نمیدن. خانمی که پیشش رخت می شستم، وقتی که يك تنکهای پاره پاره بهم بخشید فهمیدم که امیل مرا به خاطر چند کلمه حرف لو داده است. شوهر من بهشان گفت «پایم را با خودم به خانه می برم و گرنه در اداره پرداخت حقوق معلولین می گویند که از همان اول یکی داشتم.»

- تی پر ۵ ملیون از آلمانها میگیره.

- و چقدر از بعضی فرانسویها؟!

- تسلیم می شوند، با وجود اینکه بیش از سیصد هزار گارد ملی فقط در پاریس هست!

- درست به همین دلیل که سیصد هزار در پاریس هست!
- و راضی هم هستند که آلمانی ها قبل از پرداخت غرامت جنگ اسرا را پس نندن.

- کثافت، جنگ آنها! تنها خوبیش اینست که تمام میشود.

- ولی چه کسی خرج صلح را میده؟

- ما همشهری! فکر می کنی کی؟ آنهایی که ندارند پول می دهند.

- عجب! ما چیزی نداریم؟ ما دویست هزار سرنیزه داریم خانوم!

- بهتان می گویم، این فقط يك آتش بس است. حومه های شهر گیر آنها نخواهد افتاد. نه گیر آلمانها و نه تی پر.
- این آقای بیسمارک جرأت این را که بیاید پاریس اصلاً

نداشت. ها؟ پاریس فروشی نبود.

- بیبینم، امروز خیلی زود پاشدی؟ لابد زنت می‌خواست تنها باشد! رویش را لابد یکنفر دیگر می‌چسبانند؟ (مردی بایک اعلان آمده‌است. آنرا می‌چسباند و می‌رود. بابت ازصف خارج می‌شود و آنرا می‌خواند)

« از آقای تی‌یرا!

بابت

صلح عبارتست از نظم! اهالی پاریس، کسب و کار شما تعطیل است. همه سفارشات برگشت داده شده، سرمایه فراری شده‌است. مقصرین باید به دست عدالت سپرده شوند. نظم، بایستی بطور کامل بلافاصله وبدون اخلال برقرار گردد.»

(زن نانوا شروع کرده که میله آهنی را از جلوی دکانش بردارد.)

مادام پولار شنیدید؟ اوضاع کاسبی خرابه، با اینکه جنگ است، راست می‌گویند، یکم‌فته است که هیچکس به من سفارش لکوموتیو نداده و سرمایه بنده هم به علت رفتار گاردملی فراری شده. مال شما چطور؟

زنان

تظاهرات. تظاهرات، تظاهرات، به نظر من که نان سفید دولت به زبان روشنی صحبت می‌کند. خانمها. نان سفید با نظم.

زن نانوا

زنان

پرداخت مال الاجاره‌ها. هان؟ این اعلان هنوز مرکبش خشک نشده. مثل اینکه خیلی عجله دارند.

بابت

- نفخش قبل از خوردن نان می‌آد، نیست؟ این آقایان نمی‌توانند يك لقمه نان قورت بدن بی آنکه آروغ نظم و ترتیب رابزنند.

- مواظب حرفتان باشید همشهری. نظم! ببینیم مادموازل گریکو چی می‌گوید که معلمه و اصلاً از نفخ چیزی نمیداند. - مادموازل گریکو راحهت بگذار. اولمیزونست و هرچه من گفتم قبول دارد. اصلاً خودش آنجا بود، وقتیکه کاب و پاپاتوپ کلیشی را قبل از اینکه آلمانها بیاینه آوردند تو. فکر می‌کنید که آقای تی بر کلیشی رابه آلمانها داد چونکه توپهای ما آنجا بود؟

آره همینطور فکر میکنم، همشهری. کمیته مرکزی گارد - ملی اطلاعات مربوط به دستش رسیده.

ژنوبو

زنان

- این سیاسیه.

- باشه، مگر به این علت حتماً باید دروغ بگه؟

- شوهرم می‌گوید پایش را خمپاره نبرده بلکه سیاست برده. برای همین است که او هم سیاسیه و وطن در خطر است، را میخواند.

چندسرباز ارتش منظم، در میان آنها فیلیپ فور، نزدیک توپ ظاهر می‌شوند. بابت که هنوز جلوی اعلان ایستاده با فیلیپ حرف می‌زند)

آه فیلیپ، برگشتی؟ سروقت آمدی. نانوایی دوباره باز شده.

بابت

فیلیپ

یوآش بابت. من نمی‌خوام بانانوا سلام عليك كنم.

(او ورفیقش باتوپ ورمی روند)

بابت

باتوپ می‌خواهید چکار کنید؟

فیلیپ

این می‌رود و ریسای. دستوره.

بابت

(زنهار اصدامی کند) آئی، نگاه کنید، می‌خواهند توپ را

بدزدند.

زنان

چی می‌خوان بکنند؟ این چندتا چس آدم؟

ژنویو

(باعجله به طرف آنها می‌رود) فیلیپ، خجالت نمی‌کشی؟

بابت

او شاگرد نانوائی هست. آنها را راهنمایی کرده چون

محلہ را خوب می‌شناسد.

فیلیپ

شما چطور صبح به این زودی آمدید توی خیابان؟ حالا

تیکه پاره‌مان نکنید!

ژنویو

چون می‌خواستیم نان سفید بگیریم تاتوپ را برای شما

بگذاریم، مثل گوسفند که پشمش رامی‌زنند

(زنها باهم به آنطرف می‌روند)

زنان

آهای؛ اینها مال ماست. این هاتوی محل ازیک شاهی صنار

ما پرداخت شده. پول جمع کردیم.

فیلیپ

ولی جنگ تمام شده

ژنویو

آها، و حالا می‌خواهید جنگ را با ما شروع کنید؟

فیلیپ

تو پها باید به آلمانها تحویل داده بشن.

زنان

پس بگذارید خودشان بیایند بپزند. دست خر کوتاه. جراث

دارید دست بهشان بزنید. کون گهی‌ها!

قراولها را از خانه کابت صدا کنید!

(ژنویو بطرف خانه ای که کابت هادر آن زندگی می کنند
می دود. درمی زند مادام کابت از بالای پنجره سرش را
بیرون می آورد.)

ژنویو ژان را بیدارش کنید. می خواهند توپهای شمارا ببرند.
(دوان دوان برمی گردد) اینها برای آلمانیها نیست، اینها
برای آقای تی بیره. او می خواهد آنها را علیه ما بکار ببرد.
نگذارید ببرند همشهریها!
ژان: دستها از توپ کوتاه. این توپ مادام کابت

(ژان و فرانسوا یکتا پیراهن و شلوار از خانه بیرون
می روند)

ژان، اینها برای توپ آمده اند فیلیپ آنها را آورده. **بابت**

(از کوجه های نزدیک صدای غوغا. تیر تفنگ و کمی
بعد صدای زنگ ناقوس می آید)

ژنویو در خیابان «تا برناکل» هم توپ هست. به همدی محله حمله
شده: حالا می فهمم چرا نان سفید پخش می کنند.

(صدا می زند) فرانسوا! برادرت آمده برای تی بر!

فیلیپ (دروست زنان) نه! نه! نه! بروید کنار! من دارم دستور را
اجرا می کنم، عزیز جونا!

ژان آره، برید کنار که ما به آنها برسیم.

فرانسوا (دوان دوان با سرنیزه می آید) بگذار توپ سرجاش باشد
فیلیپ. آن مال شما نیست.

<p>(از داخل دکان) تو دستورات خودت را اجرا کن فیلیپ. وگرنه دیگر پایت را به دکان من نمیگذاری. از کی تا حالا تو در گارد ملی هستی؟ مدرسه بسته شده. برید کنار (زنها کنار می روند). فرانسوا</p>	<p>زن نانو! فیلیپ فرانسوا</p>
<p>گلنگدن می زند و نشانه می رود)</p>	
<p>تفنگ را بذار کنار کوچولو. بکشش!</p>	<p>فیلیپ بابت</p>
<p>(خودش را جلوی فیلیپ می اندازد) خونریزی نکنید.</p>	<p>ژنویو</p>
<p>(اورا از مسیر تفنگ کنار می کشد) شما مداخله نکنید.*</p>	<p>ژان</p>
<p>(گلنگدن می زند و تفنگش را سردست می آورد) تفنگ را بگذار کنار، کوچولو!</p>	<p>فیلیپ</p>
<p>يك تكان تاماشه را بکشم. ای پدر ماکه در آسمانی نام تو مقدس باد... (دعای ادامه می دهد و همچنان نشانه رفته است)</p>	<p>فرانسوا</p>
<p>چی؟ شما می خواهید ما را قصابی کنید؟</p>	<p>زنان</p>
<p>- فقط برای اینکه ژنرالهای ننگین شما بهتان دستور دادند؟</p>	
<p>بدبخت ها. نمی توانید توپها را بدون قاطر تکان بدهید. ما خودمان را جلوی چرخها می اندازیم.</p>	<p>ژنویو</p>
<p>تا سه می شمرم. يك....</p>	<p>فیلیپ</p>
<p>(باپا از خانه بیرون آمده است) فیلیپ، فوراً تفنگ را بیار پائین. میدانی که بیسوادی. چطور جرات میکنی روی حرف برادرت که فیزیک خوانده حرف بزنی؟ بیائید، من یکخورد شراب هم برایتان آوردم. حتماً شمارا بدون</p>	<p>مادام کابت</p>

- صبحانه فرستادند.
- فیلیپ** (به طرف رفقاییش نگاه می کند که نشانه روی کرده اند و تفنگ رابه آهستگی پائین می آورد) مادام کابت شما مانع می شوید که امر ما فوقم را اجرا کنم.
- زنان** (می خندند و دوره اش می کنند) خوب شاطر، آدم نباید انتظار داشته باشد که تو برادر خودت را بکشی، ها؟
- زن نانو** اخراجت می کنم فیلیپ. من به خائن کار نمیدم.
- بابت** (فیلیپ را می بوسد) این هم مزد خیانت.
- فیلیپ** من نه برادرم ونه شاطر خانمها! من در حین انجام وظیفه ام.
- فرانسوا** (نامطمئن به ژنویو) به من چیزی نمی رسه؟
- ژنویو** (با نشاط) هرچه لازم داری خودت بردار.
- فرانسوا** اینکه نشد جواب!
- زنان** (درین سربازان) خجالت بکشید که بدون فکر بدبه زنم حمله می کنید!
- سربازان** جنگ تمام شده. مامیخواهیم برگردیم به خانه هایمان.
- زنان** اوه لالا! می خوله دبر و دخانه اش .
- اهل کجایی پسر؟
- سرباز** اهل اوورنی *Auvergne*. در آنجا دیگر بایستی یواش یواش به فکر کاشت باشیم. شما شهریه های لهنّتی که به این چیزها فکر نمی کنید.
- زنان** چیزی بنوش پسر کم
- به ما قنداق تفنگهایمان را نشان بدید، سوراخسرا نمی خواد، خودمان داریم.

- مادام کابت، يك پتو بده. اينها دارند از سرما ميلرزند.
اينجوری که نمی شود عشق کرد.

ژنیو توپ مال مادام کابته که اينجا زندگی می کند. آن را همانقدر اجازه ندارید ببريد که قابلمه های شرا.

پاپا زنده باد مادام کابت، مالك منحصر بفرد توپ خيابان پيگال (اورا بلند می کند و روی توپ می نشاند. خطاب به سربازان) آدم کافيست که سر صحبت را باز کند. می بينيد. (خطاب به زنان) اينها دوباره مال شمان. مواظبشان باشيد. مخصوصاً هيچکدام را نگذاريد از پاریس خارج بشوند. همه شان را نگهداريد. آنها را روی سينه يا پستانها بفشاريد. اينجوری ديگر بی ضرر ميشوند (يك کارگر، پی پر لانگهون، از کوجه کناری که آرامتر شده است، بیرون می آيد. همراه او چند بچه)

لانگهون او هو ی پاپا. اينجا ترتيب اينهارا داديد؟ بدون خونريزی؟
فيليب (روبه رفقايش) تقصير ما چيه که آنها قاطر براي تان نمی فرستند؟ اينها را که نمی توانستيم از وسط زنها هل بديم ببريم بیرون.

پاپا همه چی ميزانه! جاهای ديگر چطوره؟
لانگهون همه محله ريختند بیرون، تا حالا هيچ توپی را بیرون نبردند.

بچه ها توپهای تو آسیاب گالت Galette را هم می خواستند بپرن.
مادام کابت تو خيابان ليك Rue lepica دوتا از مارا با تير زدند.
(به سربازان) آقایان، اين شوهر خواهر من پير لانگهونه. از کمیته مرکزی گارد ملی.

لانگهون
در خیابان گرانو Granot ژنرال لکونت دستور آتش داد
ولی افرادش اعلام همبستگی کردند و او را زندانی کردند.
پاپا
حالا کجاست؟ این همان سگیه که همه‌ی پاریس می‌داند
که درخواست رگ‌زدن گارد ملی را کرده بود!
برندش توی پاسدارخانه.

لانگهون
بابا
فراریش میدن. اگر در ظرف پنج دقیقه تیرباران نشود
درمیره.

لانگهون
پاپا
اوبه عدالت سپرده خواهد شد!
ما عدالت هستیم (با عجله می‌رود)

مادام کابت
لانگهون
یکی به من کمک می‌کنند که از توپ پیام‌پائین؟
(به سربازان ارتش منظم) و شما چه کار می‌خواهید بکنید؟
تا وقتی که تفنگ دارید...،،.

یک سرباز
گه بگیرن! علیه اینهایی که از خودمان...

(سربازان تفنگها را وارونه در دست میگیرند)

ژنویو
(به بیچه‌ها) و شما اجازه دارید که این اعلان احمقانه را پاره
کنید (اجرا می‌شود)

ژان
آهای مامانم را بیارید پائین. بعدهم دوباره برید به
طرف شهرداری. تی‌یرا زندانی کنید! او باید به ما بگوید
که با توپها چه کار می‌خواست بکند.

بابت
سه تا ماچ هم برای دستگیری تی‌یر، بشرطیکه زنده باشد.

ج

ساعت ۸ صبح، زن نانوای دوباره میله‌های جلوی دکانش
را می‌گذارد. فیلم آن کنار ایستاده و با دلخوری به

يك زن عظيم الجثه كه تفنگي بردوش دارد و جلوی توپ
بالاوپائين می رود نگاه می کند.)

زن نانوا

حتماً شلوغ می شه. حالا اگر آنجوری كه میگن، كمون
درست كنند، غارت میشود. همه چی تقسیم میشود. بعد هم
هر كی سهم خودش را خرج عرق میکنند و دوباره تقسیم
میکنند.

تو خودت يك آشوبگری، دیگر جلوی تنور من پیدات نشود!
و برادرت يك كشیش جوان! اون هم يك آشوبگر.

اوقفت تو مدرسه مذهبيه. چون جور دیگر نمی توانست
درس بخواند.

فیلیپ

بنابراین اوجای تحصیل را از برادران خوب «سنت
ژوزف» می دزدد. خوب بهتان می آید! كموناردها!

زن نانوا

(با عصبانیت دردكانش ناپدید می شود. از خانه جنب
دكان ژنویو بیرون می آید)

صبح بخیر فیلیپ. تودوران جدید درجه حالی؟ (فیلیپ
قرمی زند) آخرالان دیگر عصر جدیده. دوره زورت تمام شده.
توپها را دیگر ازشان گرفتیم.

ژنویو

آره، حالا تودست شما زنهاست. عصر جدید!!! خدای
من!

فیلیپ

(اوباسر خوردگی بداخل خانه ای كه كابتها و برادرش
زندگی می کنند می رود. ژنویو با نشاط دستگهانش
را بدست می کند. از كوچه، پاپا با قیافه ای درهم
بالا می آید)

صبح بخیر آقا. امروز شام به خیابان گرانو رفتید که ژنرال

ژنویو

لوکنت آنجا زندانیه؟ چی به سرش آمد؟

تیرباران شد همشهری.

پاپا

این کار درستی بود؟ کی کشتش؟

ژنویو

کی بایست کشته باشدش؟

پاپا

بدون محاکمه؟

ژنویو

البته که نه. بعد از اعلام دادگاه خلق.

پاپا

و شما هم آنجا بودید؟

ژنویو

هر کی که آنجا بود شرکت داشت. و شما هم سرتان را بخاطر

پاپا

دشمنان مردم در دنیا ریخت، این جدیه.

(اوباحالتی جدی به خانۀ کابته می رود. خانم معلم

گیج بدنبالش نگاه می کند.)

(۱۹ مارس ۱۸۷۱. شهرداری. پله‌های ورودی سالن
اجلاس کمیته مرکزی گارد ملی. جلوی دریک سرباز
ملی نشسته، نان و پنیر می‌خورد و جوازهای عبور را
کنترل می‌کند. پاپا، کوکو و مادام کابت در حال انتظار.
نماینده‌ها به جلسه می‌آیند)

نمایندگان

اگر انتخابات جدید را بخواهیم اعلام کنیم بایستی با
شهرداران بیست ناحیه به تفاهم برسیم.
- برعکس! یک گردان باید بفرستیم و آنها را دستگیر
کنیم، آنها شغالند، وگرنه که شهردار نمی‌شدند.
مهم اینست که بشود تعداد آرای کوبنده‌ای جمع شود،
همه پاریس پای صندوقها می‌آید، در صورتی که
شهرداران به ما بپیوندند باید آنها را بپذیریم.
- بخاطر خدا، زور بکار نبرید، پاریس را با ایجاد وحشت
نمی‌توان بدست آورد.
- پاریس کیه؟

(نمایندگان خارج می‌شوند. بجز یکی.)

پاپا (اورا مخاطب قرار می دهد) همشهری کمیته مرکزی، می توانید به همشهری پیرلانگه ون بگوئید می خواهیم باهش صحبت کنیم؟ اینکه اینجاست خواهرزنشه. چرا نمی گذارید مردم بیان تو؟

نماینده سالن خیلی کوچکه. و یادتان نرود همشهری، که دشمن هم می شنود.

پاپا خیلی مهمتر اینست که مردم بتوانند بشنوند. اقلًا در راباز بگذارید.

(نماینده به داخل می رود و در را باز می گذارد)

صد۱ پیشنهاد فوری گردان ۶۷ «با توجه به اینکه خلق پاریس برای دفاع از امام میهن از هیچگونه ایثار و فداکاری خودداری ننموده است، مبلغ يك مليون فرانك که از حذف کلیه حقوق و مزایای دولت خیانتکار صرفه جوئی شده است به بیست ناحیه پاریس به منظور توزیع اختصاص داده می شود.»

چند صد۱ تصویب شد.
مادام کابت دیگر نه فقط نان سفید پیدا میشود بلکه من هم می توانم آنرا بخرم.

پاپا ولی اگر فوری بطرف ورسای نرویم نان سفیدها هم ته خواهد کشید، مادام کابت!

صد۱ بحث در مورد مسئله انتخابات را ادامه می دهیم نماینده وارلن.

صدای وارلن. همشهریهای گاردیست. امروز صبح حدود ساعت ۲ دولت

به كمك چندگردان ارتشی سعی كرد گارد ملی پایتخت را خلع سلاح كند و توپهائی را كه مانع تحویل آن به آلمانها شده بودیم، تصاحب كند. دومین كوشش برای اخته كردن پاریس! اولیش این بود كه يك ژنرال را بما تحمیل كردند.

صدا

(چهارتا آقا با كلاه‌های سیلندر ازپله‌ها بالا می‌آیند:
شهرداران)

همشهریان! این حمله به‌چه دلیل صورت گرفت؟ برای اینکه فرانسه در حالیکه آخرین اسلحه‌اش را گرفته‌اند به کلیه ادعاهای بیسمارك تسلیم شود و درعین حال تبدیل به تنها جورکش بی‌پناه این ادعاها بشود، تا به این ترتیب کسانی که این جنگ جنایتکارانه را راه انداخته‌اند بتوانند مخارج آنرا به کسانی تحمیل کنند که در این جنگ خون ریخته‌اند! تا به این ترتیب معاملات چاق و چله زمان جنگ را تبدیل به معاملات چاق و چله زمان صلح بکنند. همشهری گاردیست‌ها! كمون تقاضا خواهد كرد كه وكلا، سناتورها، ژانرالها، صاحبان صنایع و ملاكان و بخصوص کلیسا كه این جنگ را براه انداخته‌اند، حال پنج میلیارد را آنها به آلمانها بپردازند و به این منظور همه اموال آنها مصادره و فروخته شود.

صدای وارلن

(كف زندهای ممتد. شهرداران واردسالن شده‌اند.)

صد۱ کمیته مرکزی به شهرداران پاریس خوش آمد می گوید.
صدای يك شهردار این شهرداری پاریس است. شما آنرا اشغال نظامی

کرده اید. می توانید به ما بگوئید به چه حقی؟

صد۱ بنام مردم آقای شهردار! خودتان را میهمان آنها بدانید
و در این صورت خوش آمدید. (اعتراضات)

صدای همان شهردار شما می دانید که معنی این پاسخ چیست، اینست که
خواهند گفت این آدمها انقلاب می خواهند.

صد۱ «می خواهند» یعنی چه؟ آن هست، دوروبرت را نگاه کن

صدای همان شهردار همشهریان گارد ملی! ما شهرداران پاریس حاضریم به
مجلس تازه انتخاب شده ملی در ورسای اعلام کنیم که
شما يك شورای شهر جدید تحت سرپرستی آنها می خواهید
انتخاب کنید!

صداه۱ نه نه نه!

يك كمون مستقل!

صدای وارلن نه تنها انتخاب يك شورای شهر، بلکه آزادیهای واقعی
مربوط به شهر، و برای گارد ملی حق انتخاب فرمانده
و خارج بودن پاریس از حوزه اختیارات ارتش. خلاصه
يك پاریس آزاد.

صدای همان شهردار این که پرچم سرخ است! مواظب خودتان باشید! اگر
این پرچم را بالای شهرداری برافرازید از حوزه های
انتخاباتی شما مثل طاعون دوری خواهند جست و پاریس
در صندوقهای انتخاباتی شما تف خواهد انداخت.

صد۱ کمیته این ریسک را می کند. کمیته به این مسئله اعتماد
خواهد کرد که مردم نه فقط دست برای کار کردن دارند

بلکه چشم برای دیدن هم دارند (کفزدن).

صدای همان شهردار آنها خیلی چیزها خواهند دید. من یکی به هر حال هیچ تمایلی ندارم که روی يك لیست انتخاباتی همراه با قاتلها باشم. (هممه) کمیته در برابر قتل ژانرالهاتوماس ولوکنت اقدامی نکرده است.

این به ما ربطی نداشت.

صداها

- من به اصطلاح قتل بجای اعدام به حق قاتلین توسط مردم، اعتراض می کنم.

- مواظب باشید، مردم را کم ارزش نشمارید، تا آنها نیز به شما احترام بگذارند.

- تهدید نکنید! عامه مردم و طبقه متوسط در روز چهارم سپتامبر در جمهوری دست اتحاد بهم دادند.

- صحیح است و این اتحاد باید ادامه داشته باشد، همه باید در انتخابات شرکت داشته باشند، همه! دستهای خود را پاکیزه نگهداریم! پیش از اینکه ما تأییدپاریس را داشته باشیم دولت ورسای به عنوان قدرت حکومتی شناخته خواهد شد.

- گیریم اینطور باشد؟ گاردملی عبارت است از ملت مسلح در مقابل قدرت حکومتی.

(شهرداران در آستانه در ظاهر می شوند)

(باعصبانیت به سالن بر می گردد) بارضایت خاطر می بینیم که در میان خود شما اختلاف وجود دارد!

يك شهردار

(در سالن، در میان هممه) ماسرمایه داران را برای شروع

صداها

دوره تولید لازم داریم.

- بسیار خوب، پس خلق، جداشوید تا طبقه متوسط را خوشحال نگهدارید! خلق هم به ما پشت خواهد کرد. خواهیم دید که با بورژوازی نمیتوان انقلاب کرد. همینطور است.

پاپا

بهترین آرزوهایمان را برای شما به جا می‌گذاریم. امیدوارم که وظیفه‌تان را بتوانید انجام دهید ولی برای ما خیلی سنگین است. (می‌رود)

شهردار

بورژوازی سالن را ترك می‌کند، خوبست....
(دنبال شهردارها فریاد می‌زند) گوساله‌ها!

صدا

پاپا

(ازتوی سالن لانگهون وژنویو بیرون می‌آیند و در را پشت سر خود می‌بندند.)

شما باید بلافاصله يك پیشنهاد ارائه دهید: باید همه آدمهایی را که از ژنرالهای خائن دفاع می‌کنند نابود کرد. مثل سگ بکشیدشان! همه آنها را! بدون دادگاه، وگرنه ازدست رفته‌اید!

پاپا به پی‌یر

تو با اعدامها چکار داری؟ آرام باش.

لانگهون

من؟ هیچ چی. منظور تان چیه؟ کمیته تعلل میکند.

پاپا

بهترینیست گوش بدهید؟ (دوباره در را باز می‌کنند).

لانگهون

همشهریان گاردیست! حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت کشور را فقط کسانی دارند که از آن دفاع می‌کنند. یعنی پرولتاریا. یعنی دویست هزار جنگجوی پاریسی. ورقه رأیشان هم فشنگ است (هممه)

صدای ریگو

می‌خواهید حتی انتخابات را هم خفه کنید؟ این هرج و مرج است.

- فراموش نکنید این جنگ داخلی است! و با توپخانه آلمانی از بوآ دوونسن تا بوآن دوبولونی!^۱
- اتحاد!

- انتخابات تصویب شده است!

ما وحدت نداریم - این بد است.

ژنویو

(تبسم می‌کند) نه، این حرکت است. به شرطی که جهت درست باشد. ولی شما چرا اینجا آمده‌اید؟

لانگهون

در ۱۰۱ صحبت میشود که دروازه‌ها بسته نشده‌اند. آنها پلیس خودشان، وسایل خودشان و توپخانه خودشان را به ورسای برده‌اند. در طول شب. و آنجا تی‌یر نشسته. می‌خواهیم به شما بگوئیم که به محض اینکه علامت دادید به طرف ورسای پیش‌خواهیم رفت، لانگهون!

پاپا

(به سرعت) ولی آنها آنوقت جنگ داخلی خواهد بود. فقط ۲۰ هزار مرد در جلوی شهرداری اردو زده‌اند. نانها را سرنیزه گذاشته‌اند. پنجاه توپ دور ساختمان آورده‌اند. فقط کافیس از پنجره به بیرون فریاد بزنید «بسوی ورسای» و همه چیز برای همیشه تمام خواهد شد.

ژنویو

(به آرامی) شاید. ولی ما موافقت فرانسه را لازم داریم نیست؟

لانگهون

خب، انتخاب کنید. یا انتخاب نکنید. باز هم خوبه! ولی دشمن را تا وقتی که می‌توانید نابود کنید، همین حالا!

پاپا

(با تردید) کمون را هم بامشکلات می توان برپا کرد. ولی وقتی که آنرا داشته باشیم تی پر و دار و دسته، در چشم همه فرانسه يك مشت وزشکسته خواهند بود. اما پاپا، تورا درك می کنم. خوبست که شما به ما فشار می آورید. فقط راحتمان نگذارید. شما همیشه از ما جلو ترید. (به سرعت بداخل سالن برمی گردد)

کوکوبیا رضایت بدهیم. بالاخره آنها می دانند.

پاپا

(برمی گردند که بروند و در اینجا آخرین نطق را می شنوند)

همشهریان گاردیست! در میان شکستها و خیانتهای طبقات حاکم در حالی که در میدانهای جنگ بورژوازی آلمانی و بورژوازی خودی پرولتاریای پاریس تحلیل رفته و بوسیله گرسنگی که ژنرالهای آلمانی و دلانان پارسی براو تحمیل کرده اند تضعیف شده است، در این ساعات صبح قیام کرده است تا از بقایای محله های خرد شده خود دفاع کند و سرنوشت خود را در دست خویش بگیرد. در واقع این سرنوشت فرانسه است. دولت باصطلاح دفاع ملی که بعد از شکست نظامی از بورژوازی تشکیل شده است بعنوان دولت خیانت ملی افشاء شده. همان کسانی که امپراطور را برای ماجراجویی های خود آورده بودند وقتی که شکار را به آنها نداد او را رها کردند، حالا آقای فن بیسمارک را آورده اند که اموالشان را در برابر کسانی که خالق آن بودند یعنی پرولتاریا حفظ کند. ولی

صدای وارلن

پایتخت فرانسه قیام علیه این دار و دستۀ ماجراجو را
قانونی اعلام می کند و با گامهای مطمئن و سلاح دردست
بسوی انتخابات کمون آزاد و مستقل خودپیش می رود
و از کمونهای آزاد فرانسه می خواهد که به او بپیوندند.
(کفزدنهای شدید و فریادهای زنده باد کمون)

ژنویو

این یکی از بزرگترین روزهای تاریخ فرانسه است.
قسمتی از بزرگی آن در اینست که هیچکس نمی تواند
بگوید نمایندگان ملت خواهان جنک داخلی بودند.
دوران جدیدی خواهد بود و خونریزی هم نخواهد شد.

پاپا

ژنویو

قطعه نامه

- ۱

نظر به اینکه ما ضعیفیم
قانون هایتان را ساختید که مارا برده می سازد.
این قانونها در آینده اعتبار ندارند.
نظر به اینکه ما دیگر نمی خواهیم برده باشیم
نظر به اینکه مارا، از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۲

نظر به اینکه ما گرسنه خواهیم ماند
اگر باز هم تحمل کنیم که غارتمان کنید
می خواهیم مشخص کنیم که فقط شیشه های پنجره

مارا از نان خوبی جدا می کنند که نداریم
نظر به اینکه ما را از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۳

نظر به اینکه خانه هائی وجود دارند
حال آنکه ما را بی سرپناه می گذارید
تصمیم گرفته ایم هم اکنون در آنها ساکن شویم
زیرا دیگر از زاغه هایمان خوشمان نمی آید
نظر به اینکه ما را از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۴

نظر به اینکه ذغال بسیار زیاد موجود است
در حالی که بدون ذغال از سرما می لرزیم
تصمیم گرفته ایم که آن را هم اکنون تصاحب کنیم
نظر به اینکه پس از آن گرممان خواهد شد
نظر به اینکه ما را از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس از زندگی بد
بیشتر بترسیم تا از مرگ.

- ۵

نظر به اینکه شما موفق نخواهید شد
که برای ما دستمزد خوبی تعیین کنید
از اکنون کارخانجات را خود بعهده می گیریم.

نظر به اینکه بدون شما برای زندگی ما کافی خواهد بود.
نظر به اینکه ما را از این پس با تفنگ و توپ تهدید می کنید
تصمیم گرفته ایم که از این پس
از زندگی بد بیشتر بترسیم تا از مرگ

- ۶ -

نظر به اینکه ما به دولت
هر چه که قول بدهد اعتماد نمی کنیم
تصمیم گرفته ایم تحت رهبری خودمان
از این پس زندگی خوبی برای خود بنا کنیم
نظر به اینکه: شما به توپها گوش می دهید
- زبان دیگری سرتان نمی شود!
مجبوریم دیگر! بله، ارزشش را دارد:
لوله های توپ را به طرف شما برگردانیم.

۵

(۱۹ مارس ۱۸۷۱. گاردونورد.^۱
همه جا اعلانات که به انتخابات کمون دعوت می‌کند.
هجوم جمعیت خانواده‌های بورژوا، راهبه‌ها و
کارمندانی که به ورسای فرار می‌کنند)

روزنامه فروش بیانیه مطبوعات: انتخابات کمون غیر قانونی است!
این روزنامه‌ها از شما می‌خواهند در انتخابات شرکت
نکنید.

(اسامی سی روزنامه بورژوازی را می‌خواندم.)
(آقای مأمور اخذ مالیات در بین خانواده خود، يك
روزنامه می‌خرد)

مأمور مالیات این یعنی چه که «کمیته هیچ چی نیست؟» آن نماینده
۲۵ گردانه. این آدم‌ها همه کار می‌توانند بکنند. آلفونس،
قوز نکن! «بورده» که رفته بود نقشه بخره کجاست؟
بالاخره من در لحظه خطر يك وکیل دارم یانه؟
زنش (به آلفونس) آلفونس! تو نباید قوز کنی. کریستف، اگر

۱- اسم یکی از ایستگاه‌های راه آهن پاریس.

بورده نیاید توهم باید اینجا بمانی. بدون پول هم در ورسای به آن گرانی هیچ کاری نمیتوانیم بکنیم. باید همه جا پرباشه.

مامور مالیات «توهم باید اینجا بمانی!» خیلی تپیکیه! ممکنه بنده را بگذارند پای دیوار، اگر فقط پول...

زنش احساساتی نشو! تو باید منتظر بورده بشی. آلفونس شانته را تکان نده!

(بدون شوهرش خارج می شوند. شوهر منتظر می ماند.
فیلیپ و ژان می آیند. چند سرباز ارتشی يك صندوق آهنی را می کشند و يك کارمند به آنها دستور می دهد)

کارمند توی واگون باری نه، آقایان! اینها دفاتر و صندوقهای شهرداریهاست.

فیلیپ تقصیر مادرتواست که من باید برگردم به پادگان. چطور می توانست میکرسکپ فرانسوارا ببرد به بانک درحالی که او داشت می جنگید؟ حالا همه جیره من باید بره پاش. تازه، هنوز هم جیره اموا نگر فتم. ممکنست مرابیرن دادگاه نظامی، بخاطر جریان توپ که شما هم مقصر بودید!

ژان (باحواس پرتی) ما باید اجاره را می پرداختیم فیلیپ. اگر ۲۰٪ فرانک باخودت بیاری آن چیزها را دوباره از بانک می گیریم. مهم اینست که فرانسوا از جریان چیزی نفهمد.

فیلیپ این تحصیل هم همه چیز را می بلعد، و حالا هم اگر او در جریان کمون شما قاطی بشود، برادرا از مدرسه میندازنش بیرون! کشیش و کمون؟! و اینکه عقاید شما چقدر غلطه

اینجا معلوم میشود. فرانسوا میکرسکپش را می‌خواهد، نیست؟ و چرا؟ چونکه مال خودش. بنابراین آدمیزاد مال شخص خودش را می‌خواهد. همین

ژان

فیلیپ، کله تو مثل تنور نانوانیه. همه چی توش قاطیه. خیر! تویک تنور نانوائی همه چی قاطی نیست!

فیلیپ

گوش کن، میکرسکپ وسیله کارشه. باین دلیل می‌خواهدش. ماشینهای تراش تو کارگاه لکوموتیوسازی هم وسایل کارماست، به همین دلیل هم ما می‌خواهیمش. حالینه؟

ژان

کجا می‌خواهی بری؟

فیلیپ

ژان

(ساکی را که برایش حمل می‌کرد، روی شانه اومی اندازد) نمی‌بینی که دارند صندوقهارا درمی‌برند؟ آهای! شما! (خطاب به سربازان حامل صندوق) اینجا چیزی بخارج برده نمیشود این بیت‌الماله. (سربازان به راه خود ادامه می‌دهند. بعد از آنکه یکیشان به اولگد می‌اندازد:) آشفالا! هیچ‌کی اینجا نیست جلوشان را بگیرد.

(باعجله بیرون می‌دود. فیلیپ سرش را تکان می‌دهد و خارج می‌شود. یک خانم اشرافی باخواهرزاده و مستخدمها که جعبه‌های کلاه و امثال آنرا حمل می‌کنند، وارد می‌شود.)

کی فکرمی کرد عمه‌ماری، که اولین قطارهایی که دوباره از پاریس خارج میشن شاهد یک چنین درامی باشند؟ تمام پاریس درحال فرار!

خواهرزاده

نه برای مدتی طولانی. مواظب باشید، فیلیپ، که جعبه‌ها

خانم اشرافی

شکسته نشوند. آن کلاه از مزون پرنوست!

خواهرزاده باید «کالسکه» را می آوریم.

خانم اشرافی تا اسبها مان را باز کنند که بخورند؟ مزخرف نگو. آه،

دوپلوك، چقدر لطف دارید! در این روزهاست که دوستان

آدم معلوم میشوند.

دوپلوك نمیتوانستم بگذارم بی آنکه باشما دست بدهم تشریف

ببرید، مادام لادوشس.

خواهرزاده واقعاً باید اینجا بمانید؟ خطرناك نیست؟

دوپلوك شاید. بانك فرانسه ارزش این ريسك را دارد. (روبه دوشس)

اجازه می فرمائید که از سرکار خواهش کنم یاد داشت

داخل این دسته گل را به «او» بدهید؟ (به دوشس يك دسته

گل می دهد)

بانوی اشرافی این کار شما فراموش نمیشود. تمام این کمدی ۸ روز

طول خواهد کشید. بامید دیدار هانری (باخواهرزاده

خارج می شود)

دوپلوك بامید دیدار خانمها.

(روزنامه فروش حالا روزنامه های تك تك می فروشد.

روبرو، يك فروشنده دوره گرد اجناس خود را عرضه

می کند)

روزنامه فروش «بیانات مهم» در فیگارو. «جنایت در مورد ژانرالها،

لوکنت وتوماس»، «اشغال غیر قانونی شهرداری». «آیا

کمیته مرکزی با آلمانها هم دست است؟ «غارث در خیابان

گراس». «حکومت او باش».

فروشنده دوره گرد (در بین فریادهای روزنامه فروش) آی بند شلسواری!

شانه‌های جیبی لیونی! دگمه! صابون و اسباب توالت.
مفته. ساز دهنی! کمر بند، کار «تری پولتان».

(سربازها ژان را که لباسش پاره شده می‌آورند. يك
گروهبان گارد ملی باچند گاردیست جلوی آنها را
می‌گیرند)

گروهبان

صبر کنید! با او چکار دارید؟
دستگیر شد چون میخواست از لکوموتیو بره بالا! يك
خرابکار، سرکار.

سربازان

دارند صندوقه‌ها را می‌برند. باید جلویشان را گرفت.
همه‌اشان باید زندانی شوند.

ژان

خونسرد باش رفیق. هیچ دستوری نداریم که جلوی
آنها را بگیریم. ولش کنید.

گروهبان

دوستان عزیز من! من مارکی دوپلوك از بانك فرانسه
هستم. شما خودتان می‌گوئید که قوه اجرائی هیچ دستوری
نداده است. تا آنجا که من شنیده‌ام هنوز جنگ داخلی
داریم، ولیکن اگر اینطور است این شخص مرتکب جرمی
شد، و باید بازداشت شود.

دوپلوك

عجب! و کجا باید مرا ببرند؟ اینرا بمن بگو. (سکوت)
آخ، پس شما می‌خواهید اینرا ببرید توی قطار؟ فوراً
ولش کنید (به افراد خود) کمک بیاورید.

ژان

گروهبان

(چندتای دوند. ژان را می‌شود. سربازان خودشان را
کنار می‌کشند. دوپلوك خارج می‌شود)

ما فقط وظیفه‌مانرا انجام می‌دهیم همقطار!

سربازان

شانس داشتی.

و شما می‌گذارید اینها بروند؟ این اعلان را می‌بینید؟
میخواهم يك چیزی به شما بگویم: من رأی دادم ولی نه
به کمون شما. آن از بین رفتنیست.

(تلو تلو خوران خارج می‌شود.)

٦

(٢٦ مارس ١٨٧١. جلوی يك كافه كوچك در مونمارتر. مادام كابت و خانواده كوچكش - ژان، بابت، فرانسوا، ژنویو - خود را در این كافه كوچك كه قبلاً بسته بود جابجا می كنند. آنها كره ها را بر می دارند. قفل وبست را باز می كنند. پرده ها را باز می كنند. صندلی ها را بیرون می گذارند. فانوس های كاغذی را می آویزند. پیشخدمت صحنه اول در اونیفورم گارد ملی و سرباز سوار زخمی آلمانی در لباس شخصی به آنها كمك می كنند. از میدان نزدیک صدای موزيك می آید. ژنویواز كافه با بطریهای شراب بیرون می آید. بدنبالش یکی از بچه ها بالباس های روزيكشنبه.)

فرانسوا
(با صندلیهای حصیری می آید) این كمونه، این علمه، هزاره جدید. پاریس آنرا انتخاب کرده است.

پیشخدمت
صاحب كافه آنرا انتخاب نكرده، در نتیجه پیشخدمت صاحب كافه شده، در كافه او راحت باشید.

ژنویو
حتی آقایان روحانی جوان هم شفق سرخ را خوش آمد میگویند. (بطریهای شراب را جلوی مادام كابت می گذارد)

فرانسوا
و خانم معلم ها هم شراب بازار سیاه را به بیوه ها تعارف

می کنند چونکه اینهم موعظه کوهستان^۱ در مواد قانونست که با «از آنجا که...» شروع میشود و با کار و عمل، تمام. (آلمانی را در آغوش می کشد که خندان پنجره را باز کرده است) تورابغل می کنم. سواره نظام! برادر جدیدم! ای فراری از لشگریان راهزن بیسمارک که متعلق به این عصر نیست. (که از آغاز روی یک صندلی وسط خیابان نشسته است) و مال الاجاره ها را هم بخشیدند. (صدای زنده) ژان! بابت! «از آنجا که این جنگ ناروا که دامنگیر مام میهن شده بود فقط کار اقلیت بوده و اینکه برحق نیست. حق نیست، که همه سنگینی آنرا به دوش اکثریت گذاشت که عبارت از همان اکثریت عظیم پابرنه ها باشد» من همش را حفظ کردم. مثل لاوازیه.

مادام کابت

فرانسوا

(از پنجره بالائی کافه به بیرون نگاه می کند) تحمل کنید! و کار گشائی ها همه گروئی های فقرا را مجاناً پس میدهند، از آنجا که زندگی ارزش اینرا باید داشته باشد که آدم زنده باشد.

ژان

فرانسوا

فرانسوا، تو همه را میدانستی؟ من یک دزدم. همه چیز گرانست. امروز که از تو اجاره خانه را می خواستم، کمی هم بی ادبانه، برای این بود که می خواستم. این چیزها را از گرو در بیمارم. آخرتو لازمشان داری. ژان! (رو به بچه) بشین بشین و یکتور. قبل از اینکه شراب را بچشی چیزی بخور ژان! بچه سیخکی می نشیند، ژان دلخور به بیرون نگاه می کند)

مادام کابت

۱ - موعظه کوهستانی: اشاره به وعظ معروف حضرت عیسی در کبود.

بابت

من می‌خواهم بابابت صحبت کنم، هنوز حاضر نیستید؟
(از کنار ژان سرش را از پنجره در می‌آورد، کمی برافروخته)
مامان؟

مادام کابت

يك گيلاس بردار پی بر.
شراب مهمان صاحب کافه هستید. صاحب کافه هم در
ورسای است. بفرمائید آقایان.

پیشخدمت

لانگه‌ون

شش هزار مریض را بجا گذاشتند. هیچکس نیست چراغهای
خیابانها را روشن کند. همه اینها یعنی کار (ژان و بابت يك
پرچم سرخ از پنجره بیرون می‌آویزند)

پاپا

ها! يك گيلاس به سلامتی زیبایی! دوست داشتنی و
خوفناك! گریزان و وحشتناك! مهربان، آنکه با طوفان
ظاهر می‌شود.

مادام کابت

نان هم بخورید. پیروپاپا، بچه‌ها کجا هستند؟ وقتی
پارچه را بردم آنطرف، زن نانواي روبرویی این نانها
را برای ما آورد، آره وقتی که آن پارچه را با آن
رنگک مخصوص آوردیم، زن نانوا، همان بنقه، بزوربما
نان داد.

ژنویو

بنشینید، می‌خواهم برای شما يك ترانه قدیمی بخوانم
(می‌خواند)

مارگو صبح رفت به بازار
طبلها گوشو می‌دن آزار
خرید گوشت و سبزی
دید قصابه ترسیده!
رنگک از رخس پریده!

«گوشت می شه ۲۰ فرانك»

دادا دام دارا رام دادا دام

« - هان؟ »

« خب باشه مادام، پنج فرانك»

« - هوم! »

مارگو. صبح رفت پیش صابخونه

صدای طبل اومد

عقب گرد به سربازخونه!

«اجازه می دین، چقدر مقروضم؟»

ازصورت یارو، پرید هرچه خونه!

رنگش پریده، مثل مجنوننه.

- «اجاره خونه، بیست فرانك می شه»

دادا دام دارا دام دادا دام

« - هان؟ »

« خب باشه مادام، بدین ده فرانك»

« - هوم! »

(همه باهم می خوانند)

- هوم، هوم، هوم!

ازمیدان يك گروه از مردان و زنان بانشان گاردملی

روی کلاه هایشان می آیند.)

یکی از مردان

خانمها، آقایان! همه بیائید در میدان و ندوم، آقای کوربه

نقاش معروف، سخنرانی می کند: در بساره ضرورت

سرنگون کردن ستون و اندوم ناپلئون که آنرا از فلز ۱۲۰۰

توپ اروپائی به غنیمت برده شده ریخته‌اند. يك يادبود جنگگ، تأیید نظامی گری و وحشی گری.

خیلی ممنون. ما طرح را تأیید می کنیم و می آئیم برای اجرا.

پاپا

پس بیائید بریم سوپ بخوریم در کار تیه لاتن مجانی می دهند.

يك زن

(يك مرد شیبه می کشد)

بیاد پنج اسب، خانمها و آقایان!

همان مرد

می خواهید بریم؟

فرانسوا

من همینجا راحتم.

پاپا

سوپ!

فرانسوا

می خوا هید برید؟ ژان و بابت کجان؟ آها! پیدا شان شد.

مادام کابرت

آقای فرانسوا! ملاحظه می شود که شما استعداد کشیش

پاپا

شدن دارید!

خیلی ممنون. ماهنوز کمی می نشینیم.

ژنویو

(گروه به راه خود ادامه می دهد)

باشد! هر طور میلقسانست. کمون از شما دعوت کرد،

يکي از مردان

شمارد کردید. اوه لالا!

این یعنی آزادی! (ژان و بابت در پائین ظاهر می شوند)

پاپا

شما خیلی آن بالا ماندید. من از شما راضی نیستم.

مادام کابرت

مامان، چرا يك کاری می کنی که ژنویو سرخ بشه؟

ژان

بشما گفتم. آدم باید طبق اوضاع رفتار کند.

مادام کابرت

ولی آنها خیلی خوبند مادام، بهترین اند. پاریس تصمیم

پاپا

گرفته که هر کس طبق میل خودش زندگی کند. به همین دلیل که مسیو فریتز تصمیم گرفته پیش ما بماند. دیگر تفاوت طبقاتی بین همشهریها نیست. دیگر مرزی بین خلقها نیست.

بابت، جواب مامان را بده. از خودت دفاع کن. مادام، پسر شما، هیچ خوشش نمی آید که رعایت ادب را نکند و عجله کند!! (می خواند)

(Per) پر ژوزف، بالاسرش سقف نداره
عیالش هم رو نشیمنش پوشش نداره!
ولی برایش یه چیزی توقابلمه می پزه
توی مزرعه، تویه قابلمه دزدی شده
پر ژوزف سرش رو قبل از غذاشونه زده
«آهای ضعیفه، عجله نکن،

سنگ تموم بزار

یک کم چربش کن

وایسا، پیاز، برای سالاد»

پر ژوزف در سال پترییر Salpetriere

واسه کشیش، وقت نداره

مثل اینکه از جیب خودش باشه

غذای حسابی سفارش میده

«پیشخدمت، یه چیز حسابی درست کن

برای یه بیچاره، عیبی نداره.

بچه ها عجله نکنین، سنگ تموم بذارین.

واسه منم پیاز سالاد فراموش نشه».

ژان

بابت

پاپا

پس آدم برای چی زندگی می‌کند؟ از قراری که خواهرم می‌گوید، کشیش سنت هلو آرزو جواب این سؤال را اینطور داده: برای تکامل خود آدم. خب، برای این کار آدم چه لازم دارد؟ برای این کار، برای صبحانه‌اش بلدرچین لازم دارد! (روبه بیچه) پسر، آدم برای همین «اضافه بر سازمانش» زندگی می‌کند. بایست باشد. حتی اگر آدم برایش توپ لازم داشته باشد. آخر آدم برای چی کار می‌کند؟ برای اینکه برای خودش يك کاری بکند. سلامتی! این مرد جوان کیه؟

مادام کابت

ویکتور، برويك چنگال بیار (بیچه توی کافه می‌رود) پدرش در گردان ۹۳ بود. شهید شد. در دفاع از توپها. هجدهم مارس. پسره‌حالا گوشت فروشی می‌کند. خرگوش. خفه شو، ژان! من گاهی ازش چیزی می‌خرم، چونکه او... (بیچه با يك چنگال برمی‌گردد)

پاپا

(برمی‌خیزد، لیوان شرابش را بلند می‌کند) سلامتی خودت! (بیچه هم به سلامتی پاپا می‌نوشد. موزیک از نزدیک ژان باژنویو شروع به رقص می‌کند. بابت با فرانسوا، پیشخدمت با مادام کابت)

پاپا

همه چی می‌زانست، ها؟

لانگه‌ون

توراضی هستی؟

پاپا

(بعد از کمی مکث) این همان چیز است که شهر می‌خواست و اصلاً به خاطر آن بنا شده. چیزی که زیر شلاق یادش رفته بود و چیزی که مادو باره به یادش آوردیم. چیزی کمه؟ فقط يك چیز. گاهی فکر می‌کنم بهتر بود روز ۱۸ مارس

لانگه‌ون

ضربه رامی زدیم. ما سؤال کردیم: انتخابات یا پیشروی
به سوی ورسای؟ جواب این بود که: هر دو کار.

خب، بعد؟

پاپا

تی بر در ورسای هست و قشون جمع می کند.

لانگهون

به! گوربا باش! پاریس همه چیز را تمام کرده، کلک این
پیروپاتالای نیم مرده را مثل آب خوردن می کنیم. قشون!
با آنها هم مثل روز ۱۸ مارس راجع به توپها به تفاهم
می رسیم.

پاپا

امیدوارم. آنها دهقانند.

لانگهون

به سلامتی پاریس مسیو! (رقص کنندگان برمی گردند)
به سلامتی آزادی ژان کابت! آزادی کامل.

پاپا

بابت

به سلامتی آزادی!

پاپا

من به سلامتی آزادی نسبی می نوشم.

لانگهون

در عشق!

بابت

چرا نسبی آقای لانگهون؟

ژنویو

چون به آزادی کامل هدایت می کند.

لانگهون

به آزادی کامل و فوری، يك خیاله؟

ژنویو

در سیاست!

لانگهون

فرانسوا، تو می توانی برقصی. بعنوان چسی می رقصی؟

بابت

بعنوان فیزیکدان یا کشیش؟ بعنوان کشیش کوچولو؟

من کشیش نخواهم شد. عصر جدید فرارسیده خانم گریکو.

فرانسوا

من درس فیزیکم را بخرج پاریس خواهم خواند.

زنده باد تقسیم! ماهمه چیز داریم. تقسیم می کنیم.

بابت

بابت!

ژنویو

بابت حالا حالیت می‌کنم چطوری باژان تنگ بغل هم برقصید!

(به ژنویو حمله می‌کند)

ژنویو من از خودم دفاع نمی‌کنم بابت!
بابت پس اینوبگیر، اینم بگیر، اینم بگیر...

(هر دو روی زمین می‌غلطند. ژنویو شروع به دفاع کردن از خود می‌کند)

بابت ها، از خودت دفاع نمی‌کنی؟ می‌خواهی چشم مرا در بیاری!
بوزینه.

(ژان باخنده فرانسوا را نگاه می‌دارد. پاپا و پیشخدمت آن‌دورا از هم جدا می‌کنند)

مادام کابت طوری رفتار می‌کنید انگار ده تا کمد لباس دارید!
اوه لا لا! من مخالف بودم که شما دوتا برید بالا پرچم را بزنید. این یک جنگجوست، این...
بابت یک زن کمونارد حسود نیست.

فرانسوا از چوب خشکه، ها؟

ژنویو نه، چیزی را که دارد، محکم نگه می‌دارد. خوشحالم که این دور و برها سرنیزه نبود بابت. سلام فیلیپ. (فیلیپ وارد می‌شود)

فیلیپ دوباره آمدم. کنجکاو بودم که شما را دوباره زنده می‌بینم یانه؟ طبق روزنامه های ورسای همه شما یا زندانی شده‌اید یا کشته. هر کس موقع خواب نگوید «زنده باد کمون» زن خودش لویش می‌دهد و در زیر زمین های

کموناردها شکنجه می شود تا همه چیز را بگویند. این را همه می دانند، این حکومت وحشت کمون است!

(همه می خندند)

دوستان، این اولین شبی در تاریخ است که در این پاریس قتل، دزدی، کلاهبرداری، و تجاوز صورت نمیگیرد، برای اولین بار خیابانهای امن است. به پلیس احتیاج ندارد، چونکه بانکدارها و دزدهای کوچک، مأموران مالیات و کارخانه دارها، وزرا، خانومها و کشیشها به ورسای مهاجرت کرده اند. شهر قابل سکونت شده.

پاپا

به سلامتی شما پاپا!

فرانسوا

اینرا هم در روزنامه ها خواندم. مجالس عیش و عشرت- های کمون، دیکتاتورهای توی شهرداری هر کدام هفت تا مترس دارند. این به تصویب قانونی هم رسیده!

فیلیپ

اوه، ژان فقط دو تا داره!

بابت

و تو چرا فرار کردی؟

فرانسوا

مفت پادوئی نمی کنم. مسیوتی بر ورشکست شده، تمام شد. خلاص. دیگر هیچ مواعبی را پرداخت نمیکنند. ارتشی ها تفنگهایشان را در ورسای به ۵ فرانک می فروشند.

فیلیپ

من مواجیم را می گیرم، من!

پاپا

تو خودت به خودت میدهی، این فرقشه.

لانگهون

اینهم از زندانم کاریهای کمون است. همه جا صحبت این است. یک روز هم رفتم ده، در آرل، پیش پدر مادرم، بهت سلام رساندند فرانسوا، به آنها گفتم که تو کمونار دشتی،

فیلیپ

يك ابليس كه مى خواهد همه چيز را تقسيم كند.
من مى ميرم براى پاى يك گاو، بخصوص از قسمت سم!
ولى تو چطور از خط سربازها رد شدى؟
هيچكس جلوى مرانگرفت.

پاپا
لانگهون

فيليب

لانگهون

پاپا

اين خوب نيست. اين سهل انگارى كمون است.
پى بر، تو واقعاً خيلى روى اين پيرو پاتالها حساب مى كنى،
اين مسيوتى بر و آقاى فن بيسمارك. خوش آمدى فيليب.
تمام شدند، هان؟ يك روزنامه بده، پى بر.

(لانگهون يك روزنامه به او مى دهد. او يك كلاه بچه گانه از آن
درست مى كند و روى سرش مى گذارد) ژان، تو هم تى پرى.
عينك فرانسوا را بردار. مى خواهيم به پى پرنشان بديم كه
اين هف هفوها وقتى كه مادر پاریس جشنهاى كوچك
خودمانرا مى گيريم، به هم چى ميگويند (پاپا و ژان ژست
قيافههاى تاريخى را به خود مى گيرند)

تى بر عزيزم، همين حالا يك امپراطور درست كردم، يك
احمق، راستى، شما هم يكى مى خواهيد؟
آقاى فن بيسمارك، من يكى داشتم.

پاپا

ژان

پاپا

اگر يكى داشته ايد، مى فهمم كه چرا ديگر نمى خواهيد.
همه اينها خيلى خوب، ولى اگر حرف گوش نكنيد،
امپراتوران را پس مى گيريد. واين فقط يك تهديد نيست
بلكه اجرايش هم خواهم كرد. ضمناً، يك پادشاه مى خواهيد؟
آقاى فن بيسمارك، فقط يك تعدادى از آنها مى خواهند،
تعداد كمى.

ژان

ولى اگر حرف گوش نكنيد، يكى گيرتان مى آيد. راستى،

پاپا

این آدمهای شما چه می‌خواهند، منظورم، این... را
اسمش چیه، اینکه مالیات می‌دهد... آها، یادم آمد...
«مردم»... چه می‌خواهند؟

ژان
پاپا

(با خجالت خودش رانگاه می‌کند) مرا!
خوب، اینکه عالییه. جنابعالی برای من همانقدر دوست-
داشتنی هستید که يك امپراطور یا پادشاه. بنابراین اورا
نمی‌خواهند. عجیب است. شما هم که حرف گوش می‌دهید.
شما که خیلی بهتر از آن... اسمش چیه... اینجا که
هستیم... یعنی الان... آها... فرانسه را به ما تحویل
می‌دهید.

ژان

آقای فن بیسمارک، من مأموریت دارم فرانسه را تقدیم
کنم.

پاپا

از طرف کی، مسیو تی‌یر؟

ژان

از طرف فرانسه، من همین الان انتخاب شدم.

پاپا

(به قهقهه می‌خندد) ما هم همینطور. امپراطور و من هم
انتخاب شده‌ایم.

ژان

(اوهم می‌خندد) شوخنی به کنار، آقای فن بیسمارک، من
کمی احساس نا امنی می‌کنم، خلاصه من مطمئن نیستم
که آیا دستگیر می‌شوم یا نه؟

پاپا

می‌دانیم، من از شما حمایت می‌کنم. من ۵۰۰۰ توپ
دارم.

ژان

بنابراین، دیگر فقط يك آرزو دارم، آقای فن بیسمارک،
آیا به من اجازه می‌فرمائید، اجازه می‌فرمائید چکمه
جنابعالی را ببوسم؟ (خود را روی چکمه پاپا می‌اندازد)

آنها می بوسد) عجب چکمه‌ای! چقدر خوشمزه است!
فقط، لطفاً آنها نخورید!

پاپا

به من قول میدی اوتو Otto که آنها را با این، با این
چکمه‌ها له و لورده کنی؟

ژان

آخ، کمون‌را؟

پاپا

آن کلمه را به زبان نیار، به زبان نیار! میدانی، پیش
ما آن مثل لیب‌کنشت و ببل شماست!

ژان

(سرباز سوار آلمانی برمی‌خیزد و گیلانش را بلند می‌کند)

پناه بر خدا! این اسم‌ها را بر زبان نیار!

پاپا

چرا اینطور می‌ترسی اوتو؟ اگر اینطور وحشت زده میشوی،
چطور میتوانی به من که کنی؟ اینطوری که من هم ترس
برم میدارد!

ژان

(هر دو کلاه کاغذی و عینک را برمی‌دارند و یکدیگر
را در آغوش می‌کشند)

ژان، خیلی خوب بود. فکرمی‌کنم پرچم خوب سر جایش
نیست - ما میریم بالا.

بابت

(او را در آغوش می‌گیرد)

ولی حالا دیگر برایتان روزنامه می‌خوانم (زیر یک فانوس
کاغذی، روزنامه‌ای را با صدای بلند می‌خواند) اکنون شبی
است که اوشرابش را می‌نوشد. شرابی را که مدیون هیچ
کس نیست و فردا صبح پاریس، مانند یکی کارگر

فرانسوا

۱ - Karl Liebknecht و August Bebel

از رهبران جنبش کارگری و انقلابی آلمان.م.

سالخورده بر خواهد خاست و دست بسوی وسایل کار خود
که آنرا دوست دارد خواهد برد.

(لیوانش را بلند میکند) ببل، لیب کنشت!

کمون!

کمون.

ببل، لیب کنشت!

تحصیل

بچه‌ها!

آلمانی

پیشخدمت

آلمانی

پیشخدمت

فرانسوا

ژنوبو



(شهرداری. پرچم‌های سرخ. در سالن اجتماعات طی جلسه، تابلوهائی با این نوشته‌ها روی دیوار کوبیده می‌شوند: ۱- حق زندگی ۲- آزادی فردی. ۳- آزادی وجدان و مذهب ۴- حق اجتماعات و تشکل ۵- آزادی کلمه، مطبوعات و تظاهرات فکری از هر نوع ۶- آزادی انتخابات ۲۶ مارس ۱۸۷۱ - افتتاح جلسه کمون)

به‌سلی «Beslay» به‌ما انتقاد می‌کنند که می‌بایستی به انتخاب يك شورای ملی جمهوری اکتفا می‌کردیم ...

اعلام شده از طرف مسیوتی‌یر، برعلیه پاریس. ولسی آزادی جامعه پاریس آزادی همه شهرستانهای جمهوری است. دشمنان ما ادعا دارند که ما به جمهوری ضربه زده‌ایم. آری ما به آن ضربه زده‌ایم: مانند تیری که باز محکم‌تر در زمین فرو کنند (کف‌زدن) جمهوری انقلاب کبیر ۱۷۹۲ يك سرباز بود. جمهوری کمون يك کارگر خواهد بود که قبل از هر چیز آزادی را لازم دارد تا بتواند صلح را به سرانجامی برساند.

چند نفر

به‌سلی

وارلن

يك جمهوری، کموناردها، که به کارگران وسیله کارشانرا برمی گرداند، همانطور که در ۱۷۹۲ به دهقانان زمین داد و به این ترتیب از طریق تساوی اجتماعی، آزادیهای سیاسی را تحقق بخشید. (کفزدن) من اولین لوائح رامی خوانم: «از آنجا که همه هموطنان. بدون هیچ تفاوتی، آماده دفاع از تمامیت ارضی میهن هستند، ارتش منحل می شود.» ژنرالها را دور بریزید، این سگهای خونخوار مزدور، زنده باد ارتش خلق.»

چند صد

- دیگر تفاوت طبقاتی بین مردم نیست، دیواری بین خلقها نیست.

- از کارگران در ارتش آلمان بخواهیم که دست به دست کارگران ارتش فرانسه بدهند. (کفزدن)

«نظر به اینکه، حکومت، همان خلق است که بر خود اعمال حاکمیت می کند، کلیه پستهای اداری فقط در زمان محدود تا اطلاع ثانوی، اشغال خواهد شد و برای هر پست بر حسب استعداد و توانائی انتخاب خواهد شد.»

وارلن

با دستمزد مساوی! دستمزد کارگری!

صد

«نظر به اینکه حیثیت هیچ ملتی، بالاتر از حیثیت آخرین فرد آن ملت نیست، باید آموزش برای همه، رایگان و اجتماعی باشد.»

وارلن

تغذیه بچهها در مدارس! پرورش اول با تغذیه شروع می شود. برای دانستن باید آدم اول غذا خوردن بداند (خنده و کفزدن)

صد

«نظر به اینکه هدف زندگی در رشد و وجود فیزیکی، روحانی

وارلن

و اخلاقی می باشد، مالکیت وجود ندارد مگر به صورت حق
هر فرد، بر اساس ضابطه‌ی میزان همکاری که در ثمرات
همگان سهیم باشد. در کارخانه‌ها و کارگاهها باید کار
دستجمعی سازمان داده شود.» (کف‌زدن)

این، دوستان من، اولین لسوایح قانون است که باید
بلافاصله اجرا گردد. من اولین جلسه کار کمون پاریس را
افتتاح می‌کنم.

واردن

ب:

(وزارت کشور. ژنویو ولانگه‌ون به‌رهنمائی یک‌دربان
وارد یک دفتر می‌شوند.)

می‌گویند حتی یک کارمند هم نیامده. از هشت روز پیش؟
نه. این منم که باید بدانم، چون دربانم.
اینجا چند نفر کار می‌کردند؟
۳۸۴ نفر به اضافه آقای وزیر.
میدانید آدرس‌هایشان کجاست؟
نه.

ژنویو
دربان
ژنویو
دربان
ژنویو
دربان

چطور باید بفهمیم که حتی آدرس مدارس در ناحیه‌های
مختلف کجاست؟ معلم‌ها کجا زندگی می‌کنند. پول
حقوق ماهانه را از کجا باید دریافت کرد؟ حتی کلیدها
را برده‌اند.

ژنویو

باید یک کلیدساز آورد.

لانگه‌ون

- ژنوبو** و شما هم باید بروید برای چراغ من کمی نفت بخريد
(درکيفش جستجو می کند)
- دربان** مگر می خواهيد شب هم کار کنید؟
- لانگهون** اين نماينده کمون در امور آموزشه.
- دربان** همه اينها خوب وسرچاش. ولی وظیفه من اين نيست که
برم نفت بخرم!
باشد. ولی.....
- ژنوبو** باشد ندارد. شما ميرويد نفت بخريد. البته بعد از اينکه
لانگهون به نماينده نشان داديد که دفاتر و کارت های مربوط به
مدارس ناحيه ها کجاست.
- دربان** من فقط می توانم اتاقهارا نشان بدم.
- ژنوبو** بايد از زن نظافتچی بپرسم. شايد بچه هائی دارد که بايد
به مدرسه بروند.
- او نميداند.
- لانگهون** با کمک همدیگر بالاخره پيدا می کنیم.
- ژنوبو** بهترين کار اينست که بلافاصله مدرسه های جديد بسازيم.
- لانگهون** آنوقت می دانيم که در کجا قرار دارند. همه چيز، ازالف
تای بايد از اول درست بشود. چونکه همیشه بد درست
شده بود. از بیمارستان بگير تا روشنائی خيابانها.
مردم، برای خدمات شما که خريد نفت جزو آن نيست،
چقدر به شما می پردازند؟
- دربان** روزی هفت فرانک وهشتاد. ولی اينرا دولت می دهد، مردم
نمی پردازند.
- لانگهون** بله، تفاوت بزرگ در همينجاست، ها؟ اين نماينده، امور

مربوط به آموزش پاریس را اداره خواهد کرد، باروزی
یازده فرانک، اگر معنایش را می فهمید.

**دربان
لانگهون**

به خودش مربوطه
شما می توانید بروید. البته اگر رفتن جزو وظایف شما
باشد.

(دربان بیرون می رود. ژنویو پنجره را بازمی کند)

**ژنویو
لانگهون**

و این خودش چه بیچاره است.
ولی نه به عقیده خودش. شاید اشتباه بود که به او گفتم
حقوق شما چقدر کم است. حالا دیگر به شما احترام نمیگذارد.
اوبه خیالش هم نمیرسد که برای کسی که فقط چند فرانک
بیشتر میگیرد سرخم کند. و بیش از سرخم کردن هم چیزی
نمی تواند یاد بگیرد.

ژنویو

بگوئیم خود بخود نمی تواند. او چه می بیند؟ صاحبان
مسند وزارت و کارمندان وزارتخانه از ترس حقوق های
کم فرار کرده اند. و همه کارمندان، حتی پائین ترینشان،
پاریس را در تاریکی، کثافت و نادانی رها کرده اند. و
حالا بی نهایت ضروری هستند.

لانگهون

این دیگر خیلی بد است. همه نفع آنها در اینست که خودشان
را غیر قابل تعویض جا بزنند. هزاران سال است که اینطور
است. ولی ما باید کسانی را پیدا کنیم که کارشان را طوری
ترتیب دهند که همیشه قابل تعویض باشند. بزرگترین
کارگران آینده کسانی هستند که کار را ساده می کنند.
بابت دارد می آید.

(بابت با فیلیپ وارد می‌شود)

بابت ترا دیگر اصلاً نمی‌شود دید، تو «ارگان» نوشته که تو وزیر شدی، یا چیزی شبیه آن!

ژنوبو (با قیافه وحشت‌زده ساختگی) او به تو گفت که کجایید ام کنی؟

بابت دربان؟ فیلیپ برایش هفت تیر کشید.

لانگه‌ون من ترا به سمت دستیار نماینده در امور ترافیک که خودم باشم، منصوب می‌کنم. قطارهای خط شمالی می‌رود، ولی بر نمی‌گردد. در عوض، همه وسایل خانه‌ها را با خودشان می‌برند.

من دارائی کمپانی راه آهن را مصادره خواهم کرد و مجبورم رؤسای عالی‌رتبه آنرا به دادگاه بکشانم. تو پاریس اینطور شده. اینجا کارمندان اصلاً نمی‌آیند و آنجا که نمی‌آیند، خرابکاری می‌کنند. ولی شما چرا آمده‌اید؟

بابت شما باید فوراً کاری برای شاگرد نانوایان بکنید.

ژنوبو ولی من نماینده امور مربوط به آموزشم.

فیلیپ پس ما را هم قبول کن. تو روزنامه‌های شما نوشته که

کارگر باید با سواد شود، ولی وقتی شبها کار می‌کند چگونه می‌تواند با سواد شود؟ من اصلاً روشنائی روزها را نمی‌بینم.

لانگه‌ون کمون قراری صادر کرده که کارشبان‌ها را قدغن می‌کند.

فیلیپ ولی اوستای نانوایان قبول نمی‌کند، ما هم که حق

اعتصاب نداریم چونکه جزو ضروریات زندگی محسوب می‌شویم. اما صاحب تانوائی، هر وقت دلش خواست می-

تواند دکانش را ببندد. راستی بیا، برای نان آوردم
(به او یک قرص نان می دهد)

ژنویو

این رشوه خواریه (می خورد)
هر وقت بستند مادکانشان را مصادره می کنیم و خود مال
اداره می کنیم.

لانگه ون

خوشمزه ست؟ از ما می توانید رشوه بگیرید ولی نه از
صاحب دکان. من جریان را به «صنف» خواهم گفت و گرنه
امشب همه شیشه های دکانهای نانسوائی را می شکنند،
ولی تکلیف بابت و مادام کابت چه میشود؟ صاحب کار
آنها، خیاط باشی ارتش، آقای برسون، برگشته.

فیلیپ

ولی دیگر فقط یک فرانک بابت هر شلواری میدهد. سی گوید
گارد ملی فقط به صاحب کارهای ارزان قیمت، سفارش
میدهد.

بابت

چرا اینطور به من نگاه می کنید پی بر؟

ژنویو

دارم مطالعه می کنم که شما چطور با مردم کنار می آید،
همشهری نماینده.

لانگه ون

ما پول نداریم. ما در اموال مردم صرفه جوئی می کنیم.
ولی ما مردمیم.

ژنویو

بابت

(به ژنویو که با دودلی و استفهام او را نگاه می کند) بیاموز
خانم معلم!

لانگه ون

اگر کمون کمتر از دوره امپراطوری بپردازد، لازم
نداریم وژان هم رفته روی باروها که کشته شود تا دیگر
تحمل استثمار را نکنند.

بابت

با شلوار او، کلاه سرمادر خودش میگذارید و رقیقه اش،

فیلیپ

شما باید... .	
ما؟ چه اتان شده؟	لانگه ون
خیلی خب. ما باید....	فیلیپ
حالا بهتر شد.	لانگه ون
خب، ما باید چه کار کنیم؟	فیلیپ
مگر شما درسندیکای خیاطها نیستید، ها؟ در آنجاست که قیمت ها باید تعیین شود، نه در کارگاه شلوار دوزی آقای بوسون.	لانگه ون
از کجا بدانیم؟	بابت
من سعی می کنم مدرسه هائی درست کنم که بچه ها در آن این چیزها را یاد بگیرند.	ژنویو
شما که نمیتوانید پول يك اونیفورم را مثل آدم بدهید، پولش را از کجا می آورید؟	بابت
بانك فرانسه چند خانه آن طرف تر است، مشکلات در اینجاست اینجا حتی کتوهام قفل شده اند.	ژنویو
اقلاً فکر کنم آنرا می توانیم بشکنیم.	فیلیپ
چی؟ تویك نانوائی و حاضری کار کلیدساز را بکنی!	لانگه ون
بچه ها، من در پیشانی کمون نور امید می بینم. شاید قدم های بعدی هم این باشد که این یکی هم (اشاره به ژنویو) حکومت کردن را یاد بگیرد. (يك ساعت بزرگ دیواری را که خوابیده است کوك می کند. آونك آنرا تکان می دهد ساعت شروع به کار می کند) از کمون همان قدر انتظار داشته باشید که از خودتان دارید.	



دفتر مدیر بانك فرانسه. مدیر، مارکس دوپلوك با
يك كشيش چاق، وکیل اسقف پاریس صحبت می کند.
باران می بارد)

مدیر
به جناب اسقف بگوئید که از ایشان بخاطر ابلاغ سلامها
و خواستهای مسیوتی بسر تشکر می کنم. آن ده میلیون
فرانك از طریق معمول به ورسای فرستاده می شوند. لیکن
طی چندروز آینده چه برسر بانك فرانسه خواهد آمد،
نمی دانم. من هر آن انتظار دارم که نمایندگان کمون بیایند
و مرا دستگیر کنند. اینجا دو میلیارد و صد و هشتاد میلیون
خوابیده است، حضرت آقا. این شاهرگ است. اگر قطع
شود، هر اتفاقی هم بیافتد، این آدمها پیروز شده اند.

مستخدم
آقای بهلی، نماینده کمون.
مدیر (زنك پریده) خوب، حضرت آقا، لحظه سرنوشت فرانسه فرا رسیده
است.

کشیش چاق
مدیر
ولی من چطور می توانم از اینجا خارج بشوم؟
دست و پایتان را گم نکنید. (بهلی وارد می شود) حضرت

آقای بوشان، وکیل عالیجناب حضرت اسقف.

اجازه مرخصی می فرمائید؟

فکر می کنم جنابعالی باید از این آقا اجازه بگیرید.

به افسر پائین، این کارت مرابدهید. (آقایان سرخم می کنند.

کشیش چاق می رود)

همشهری! کارپردازان گردانهای گارد ملی در وزارت

دارائی جلوی صندوقهای لاک و مهر شده ایستاده اند.

ولی مواجب باید پرداخت شود، یا اینکه غارت خواهد

شد. هر چه هم من بگویم فایده ندارد. مردم زن و بچه

دارند.

آقای بهلی. طبق مقررات کمیته مرکزی شما، کارمندان

بانک فرانسه یک گردان گارد ملی تشکیل داده اند. اجازه

می فرمائید به شما اطمینان بدهم که بیش از دو هفته است که

یک پیشیز از مواجیشان را هم نگرفته اند. آنها هم زن و

بچه دارند. خوب، مسیو، شما از داخل حیاط که رد

شدید، آنها را دیده اید مسلح. شانزده ساله هم در بینشان

هست. و من می توانم به شما اطمینان بدهم که اگر بانک،

که به دست آنها سپرده شده، مورد حمله قرار گیرد،

خواهند جنگید.

این جنک دودقیقه طول خواهد کشید.

شاید هم فقط یک دقیقه - ولی چه یک دقیقه ای در تاریخ

فرانسه.

(بعد از کمی مکث) کمون بخشنامه صادر کرده که طبق

آن گردانهای معینی منحل و در سایر گردانها ادغام

کشیش چاق

مدیر

بهلی

بهلی

مدیر

بهلی

مدیر

بهلی

می‌شوند.

می‌دانستم که چه خواهید گفت، مسیو. (يك كاغذ لوله شده را بلند می‌کند) اجازه می‌خواهم يك بخشنامه از آرشیو بانک نشان‌تان بدهم که از نهاد قدیمی‌تر و انقلابی، یعنی شورای انقلاب فرانسه صادر شده و به امضای دانتون است و طبق آن پست کارمندان مؤسسات بزرگ به عنوان يك سنگر جنگی به آنها واگذار می‌شود.

مدیر

آقای مارکی، من اینجا نیامده‌ام که باعث خونریزی بشوم بلکه اموالی را تأمین کنم و محفوظ بدارم که باید توسط کمون منتخب قانونی، به مصرف دفاع پاریس و بازگشایی کارخانجات و کارگاههای آن برسد.

به‌لی

مسیو فکر نکنید که بنده حتی يك لحظه راجع به حقوق و اختیارات کمون تردید می‌کنم. بانک فرانسه در سیاست دخالت نمی‌کند.

مدیر

آه. حالا يك قدم جلو آمدیم.

به‌لی

آنچه صمیمانه آرزو مندم اینست که شما هم از طرف کمون اختیارات و حقوق بانک فرانسه را که بیطرف است، رعایت کنید.

مدیر

آقای مارکی، سروکار شما با راهزنان نیست بلکه با انسانهای شرافتمند است.

به‌لی

مسیو، در آن لحظه‌ای که شما از این در وارد شدید، من اینرا می‌دانستم. مسیو، به من کمک کنید که بانک را نجات بدهم. این ثروت کشور شماست. این دارائی فرانسه است.

مدیر

به‌لی

آقای مارکی. برداشت غلط نکنید. ما ۱۸ ساعت در روز جان می‌کنیم. در لباسهایمان می‌خوابیم. روی صندلی‌ها. با روزی پانزده فرانک هر کدام از ما سه. چهار کار مختلف انجام می‌دهد که در گذشته انجام آن برای مردم سی برابر خرج برمی‌داشته است. مسلماً هیچگاه دولتی کم‌خرج‌تر وجود نداشته است. ولی حالا. ده میلیون لازم داریم.

(بالجن دردناك) آقای به‌لی!

مدیر

به‌لی

آقای مارکی. ما نه مالیات توتون و نه مالیات مواد غذایی را اخذ کرده‌ایم ولی باید مواجب و مزدها را بدهیم. بدون آن دیگر نمی‌توانیم. (مدیر سکوت پر معنایی می‌کند) اگر ما تا فردا صبح شش میلیون نداشته باشیم....

مدیر

۶ میلیون! من حتی اختیار ندارم که يك میلیون به شما بدهم. شما راجع به فساد در جلسات خودتان صحبت می‌کنید. آقای تی‌یرا متهم می‌کنید که ضوابط را زیر پا گذاشته که پول بدست بیاورد و حالا شما آمده‌اید پیش من و تقاضای پول می‌کنید بدون اینکه حتی يك اداره دارائی وجود داشته باشد. (با بیچارگی) يك اداره دارائی برایم درست کنید. اصلاً به من مربوط نیست چطوری. ولی يك کاغذ به من نشان بدهید که بتوانم آنرا به رسمیت بشناسم.

به‌لی

ولی این کار دو هفته طول می‌کشد. شاید یادتان رفته که قدرت در دست ماست.

مدیر

ولی نه اینکه من دارای این اختیارات باشم.

چقدر پول در اینجا دارید؟

و شما خوب می‌دانید که وظایف شغلی من چیست. حفظ اسرار بانک. شما می‌خواهید درست دستاوردهایی مانند محرمیت اسرار بانک، اسرار وکیل مدافع یا پزشک را خدشه‌دار کنید! مسیو، اجازه می‌فرمائید یادآوری کنم که سروکار شما هم با يك فرد شرافتمند است! ما در هر طرف که قرار داشته باشیم باید با همدیگر همکاری کنیم. اجازه می‌فرمائید با کمک همدیگر راهی پیدا کنیم که چگونه احتیاجات این شهر بزرگ و دوست‌داشتنی را برطرف کنیم. بدون اینکه مقررات پیچیده ولی البته ضروری این نهاد کهن را گستاخانه زیر پا بگذاریم. من کاملاً در اختیار شما هستم.

آقای مارکی. منم برای یافتن راه حل مسالمت‌آمیز در اختیارم.

(شهرداری، جلسه کمون. به‌لی ایستاده در مقابل
یک هجوم شدید مقاومت می‌کند. ولی خستگی سنگینی
بر جلسه مسلط است)

چندصد!

این خیانت است

- بدتر. حماقت است.

کموناردهای ما گرسنگی می‌کشند زیرا به حرف آقای
مدیر بانک فرانسه که از «مقررات غیر قابل اجتناب»
صحبت می‌کند. گوش می‌دهیم.

- مذاکره بس است. یک‌گردان بفرستید!

به‌لی

همشهریان! اگر از طرز کار من ناراضی هستید. با کمال
میل کنار می‌روم. ولی یادتان نرود که ثروت فرانسه
متعلق به‌ماست و باید توسط مسئولان صرفه‌جو با امانت
نگهداری شود.

چنین مسئولی شماست یا مدیربانک؟

صد!

من مفتخرم از اینکه توانسته‌ام این مرد را که شاید کمی
وسواسی و کوتاه‌نظر ولی شرافتمند است به طرف خودمان

به‌لی

جلب کنم. زیرا با زیرکی روی شرافت کاریش انگشت گذاشتم و سعی کردم او را از طریق تذکرتوانائیهایش در پیدا کردن يك راه حل قانونی مخاطب قرار دهم.

چندصد!

ما نمی‌خواهیم او را مخاطب قرار دهیم، ما دستگیری را می‌خواهیم.

— راه حل قانونی، برای اینکه خلق پول خودش را بگیرد چه ضرورتی دارد؟

به‌لی

شما ورشکستگی می‌خواهید. وضع بانک را مخدوش کنید و خواهید دید که ۴۰ میلیون اسکناس بی‌ارزش می‌شود. پشتوانه پول بر اعتماد است.

چندصد!

اعتماد به کی؟

— به بانکدارها! (خنده)

— این‌ها مسایل ظریفی است. اگر می‌خواهید راجع به اینها صحبت کنید پرونده را بخوانید!

— ما حکومت را تصاحب کرده‌ایم و باید مایملک خود را اداره کنیم.

وارلن

برای کی؟ همین مورد نشان می‌دهد که کافی نیست دستگاه دولتی را به دست آورد زیرا برای منظورهای ما درست نشده است. بنابراین باید آنرا خورد کنیم و این بازور عملی شود.

چندصد!

بدون دستگیری! عصر جدید را با وحشت شروع نکنیم. — اینطور چیزها را واگذار کنیم به عصر کهن! این فقط ادامه کار مسالمت‌آمیز ما را قطع می‌کند.

۱- از تئوریسین‌های سوسیالیسم که توسط مارکس رو شد. م.

لانگه‌ون

برعکس، ما در حال سازمان دادن به آن هستیم.
مدیربانک را زندانی کنید و بعد ببینید روزنامه‌ها چه
می‌گویند!

چندصد!

- روزنامه‌های بورژوازی؟ آنها را می‌خوانم و نمی‌فهمم
چرا توقیف نمی‌شوند.

به‌لی

همشهریان! پیشنهاد می‌کنم مساله در جلسه خصوصی
بحث شود.

لانگه‌ون

تقاضا می‌کنم این پیشنهاد رد شود. ادعای خطاناپذیری
نکنیم. همانطور که همه دولتهای قبلی بدون استثناء
چنین ادعایی می‌کردند. همه سخنرانیه‌ها و همه مباحثات
را منتشر کنیم، افکار عمومی را با نواقص و کمبودهای
خودمان آشنا سازیم. زیرا ما نباید از هیچکس جز خودمان
وحشت داشته باشیم. بنابراین ادامه می‌دهم: من
نمی‌خواهم از این صحبت کنم که با سیصد هزار فرانک
نماینده ما در امور جنگ می‌توانست از آلمانها هزار
اسب سوار نظام بخرد، آنها همه چیز می‌فروشدند، ولی
می‌خواهم برگردم به مساله مواجب و آنرا بایک مساله
دیگر تکمیل می‌کنم.

چندصد!

فراموش نکنید که دوست هزار انسان و خانواده‌هایشان
از این مواجب زندگی می‌کنند. از تفنگهایشان که
جانشین ماله و تیشه آنها شده باید ارتزاق کنند.

رانویه

من تقاضا می‌کنم که وضع نظامی به بحث گذاشته شود.

لانگه‌ون

بجای اینکه مواجب چریک را کاملاً بدهند و پول لازم
را از آنجا که هست یعنی از بانک فرانسه بردارند، حالا

از دستمزد زنها هم در کارگاههای کارد، می زنند. من پیشنهاد می کنم که کلیه قراردادها با صاحب کارهایی که بخاطر رقابت مزد کم می پردازند، فسخ شود و قرارداد فقط با کارگاههایی برقرار باشد که در دست تشکیلات کارگری هستند.

دریک آن دو کار نمی شود باهم انجام داد.

صدا

من موافق پیشنهاد لانگه ون هستم (روبه لی) ولی من موافق اشغال فوری بانک هم هستم. به همان دلیل.

وارلن

هر دو کار به هم مربوطند.

لانگه ون

جنبه های نظامی هم باید مورد مذاکره قرار گیرد. می بینید سه مسأله از سه مورد، زیرا که وقت زیادی ندارید. هم امروز باید دشمن داخلی را سرکوب کنید تا فردا بردشمن در مقابل استحکامات خود پیروز شوید.

رانویه

از کجا بایستی برای همه اینها نیرو آورد؟

چند صدا

- ما به اندازه کافی نیرو نداریم.

راجع به احتیاجات خلق صحبت می شود. چرا به پیشنهادات خلق گوش نمی دهند؟ او درخواست دارد که فوراً در همه جا اعمال حاکمیت کند، به قدرت او که برای بعضی ها در اینجا هنوز اسرار آمیز و حتی مشکوک است، اعتماد کنیم. همشهریان! قدرتی که فرمان انقلاب پاریس را می دهد، اولین قدمهایش را پاسداری می کند، در میدان مارس خون می دهد، توپلری را فتح می کند، ژیروندرا می بلعد، کشیش ها و خرافات را جارو می کند، توسط روبسپیر به عقب رانده می شود، در پره ریال (Prairial)

ریگو

دوباره برمی خیزد، بیست سال تمام از صحنه غایب می شود تا باغرش توپ های توپخانه دوباره سر بر آورد، دوباره در شب ناپدید می شود، در سال ۱۸۳۰ سر بر می آورد و بلافاصله در منگنه گذاشته شده سالهای اول حکومت سرمایه را با تشنجات خود پر می کند، ۱۸۴۰ شبکه های آهنین را پاره می کند، چهار ماه بعد گلوی جمهوری بورژوازی رامی فشارد و بعد دوباره به خاک می افتد و در ۱۸۶۸ قویتر از پیش از جای برمی خیزد، امپراتوری رابه لرزه درمی آورد، آنرا ساقط می کند و بارها در برابر متجاوزان خارجی قرار می گیرد، بارها شکست می خورد و تحقیر می شود تا بالاخره در ۱۸ مارس دستهایی راکه می خواهند خفه اش کنند خورد می کند! اینجا چه مخالفتی می توانم با دخالت خود خلق داشته باشیم؟ خواست او گرفتن فوری موسسات و بانک ها در اختیار خودش است و خواست او نبرد در هر جهتی و لسی قبل از هر چیز پیشروی بسوی ورسای است.

(هممه)

چند صد!

یعنی جنگ داخلی!

- خونریزی!

- این جا کلمه «زور» خیلی تکرار می شود، مواظب باشید!

(روزنامه ها را بلند می کند) پس گوش کنید که در خیابانهای

ریگو

پاریس چه گفته می شود. من روزنامه سوسیال راکه یکی

از روزنامه های معدود طرفدار ماست می خوانم:

«همشهریان نماینده، بسوی ورسای پیش بروید! شما ۲۲۰ گردان گارد ملی را پشت سر خود دارید. همه طرفدار شما هستند. منتظر چه هستید! صبر شما از حد گذشته است. بسوی ورسای پیش بروید! به پاریس اعتماد کنید همانطور که پاریس به شما اعتماد کرد. پیش بسوی ورسای!»
همشهریان! بگذارید این قدرت را، از طریق استفاده از آن، افزایش دهیم!

(همه‌ها ادامه دارد)

شما هر چه را خودتان سفارش داده‌اید، می‌خوانید!
- این‌ها بی‌مسئولیتند.

چندصد!

- سوسیالیسم بدون سرنیزه پیش می‌رود!
ولی سرنیزه را در مقابل خود دارد. همشهری! درماری و لیون پرچم سرخ در اهتزاز است ولی ورسای جهل و پیشداوری روستا را علیه آن می‌شورانند. شعله قیام رابه روستاها منتقل کنیم. کمر بند آهنی دور پاریس را بشکنیم. شهرهای بزرگ را آزاد کنیم.

ریگو

(همه‌ها ادامه دارد)

این ماجراجویی نظامی است.
- بس است!

چندصد!

- کمون جنگ داخلی را محکوم می‌کند!
- پیشنهاد: جلسه با آرامش به بحث ادامه دهد. بدون توجه به عجولانی که می‌کوشند پاریس را وارد یک

ماجرای اوئی کنند.

- موافقت می شود. ولی من پیشنهاد می کنم روزنامه های دشمن توقیف شود. روزنامه هایی مثل پتی مونیاتور - لاپتی ناسیونال - لافرانس، لوتان... به اطراف خود نگاه کنید و اصول این مجمع را مطالعه کنید (کسانی که دور ریگو و وارلن هستند می خندند. در این بین رئیس جلسه خبری دریافت می کند)

رئیس

همشهریان نماینده. خبری دریافت کرده ام که به کار مجمع عملاً جهت تازه ای می دهد.

ب:

(رفت و آمد در شهرداری. نمایندگان و نظامیان به سالن وارد و یا از آن خارج می شوند. یک روزنامه فروش «ارگان» می فروشد.)

روزنامه فروش

«ارگان»! «دولت ننگین ورسای دست به حمله زده است»
«گروه مسلح پاپ و پلیس ایالتی امپراتوری وارد نویی Neuilly می شوند!» «زنمها و بچه ها مجروح شده اند»
«بسیج همگانی همشهریان از ۱۷ تا ۳۵ ساله»! «دولت ننگین ورسای دست به حمله زده است»!

یک گدای پیر

(به او نزدیک می شود) نان داری؟

روزنامه فروش

نمیدانی که گدایی قدغن میشه؟ «ورسای جنگ داخلی

۱. در اصل Zuave های پاپ است که ارتش متشکل از بربرها بوده است.

Neuilly یکی از حومه های پاریس.

را شروع می‌کند!»!

می‌توانم به شکم قدغن کنم که غرغر نکنند؟ها؟ **سکدا**

(نمایندگان از جلسه خارج می‌شوند)

يك نماینده دیگر این یورش، آنهم با این تعداد قلیل ارتش، يك حرکت مذبح‌خانه است. انتخابات در روستاها برای مسیو تی پر بد تمام شده.

(لباسشان را می‌گیرد) آقایان، اجازه می‌دهید بالنی راکه از پاریس حرکت کرده نشانتان بدهم؟ بالای خانه‌ها همیشه آنرا دید!

آه، بالن روزنامه سوسیال؟ راه افتاده؟ **نماینده**

با قطعنامه‌ها و بیان نامه‌ها. ده هزار نسخه برای همه روستاها. زمین به دهقان داده میشود. از راه هوا. من- هم از روستا می‌آیم. میدانم چطوریه. بالن را نشانتان می‌دهم. **سکدا**

(نمایندگان از يك پنجره به بالا نگاه می‌کنند)

آقایان، بالن! **سکدا**

تو دهقانی، پیرمرد؟ **نماینده**

اهل اوورنی (Auvergne)، سن آنتوان. **سکدا**

اینجا چه کار می‌کنی؟ **نماینده**

نگاهم کن، آیا قدرت دارم يك گاو آهن را بکشم؟ آن کار جوانهاست. **سکدا**

آمده‌ای پیش بستگان در پاریس؟ **نماینده**

- ۱۳۵ آنجا، جانست.
- نماینده و راجع به کمون نظرت چیه؟
- ۱۳۶ آقایان مخلص شمام. شما حسن نیت دارید که می‌خواهید همه چیز را تقسیم کنید. خدا حفظتان کند. بالن. آقایان. برای تماشا باید ۱۰ سانتیم بدهید.
- نماینده ولی تو چرا مخالف تقسیم اراضی هستی؟
- ۱۳۷ خوب آقایان، از آدم می‌گیرند.
- نماینده ولی از تو که نه! تو خودت گیرت می‌آید.
- ۱۳۸ ببخشید آقایان. از آدم می‌گیرند. مگر مزرعه خودم را هنوز دارم؟ ده سانتیم!
- نماینده ولی بچه‌های خودت آنجا هستند، نه؟
- ۱۳۹ می‌بینید؟
- نماینده ولی علتش اینست که زمین به اندازه کافی ندارید.
- ۱۴۰ لطفاً ده سانتیم تماشای بالن را بدهید. چون که دیگر بالن از نظر ناپدید میشه.
- نماینده آیا درس آنتوان ارباب هم دارید؟
- ۱۴۱ البته. آقای «برژه‌ره».
- نماینده دوستش دارید؟
- ۱۴۲ خب آقا، از مال خودش نگهداری میکند.
- نماینده (سرش را تکان می‌دهد و پول را می‌دهد) يك دشمن. با چوب گدائی در دست از مالک دفاع می‌کند. حتی از مالکیت دزدی که مال خودش را برده است دفاع می‌کند. تا او توجیه بشود سالها طول می‌کشد. (از صحنه خارج می‌شوند)

(به روزنامه فروش سکه را نشان می‌دهد) ۱۰ سانتیم. بالن خوبیه. عجب آدمهای احمقی پیدا میشوند. آنها می‌توانستند خودشان نگاه کنند

روزنامه فروش

«زنها و بچه‌ها در میان مجروحین» بیا اینجا و حقه بازی را بگذار کنار. يك بسته روزنامه بردار برو جلوی آن پله‌ها و مثل من داد بزنی. برای هر روزنامه يك سانتیم بگیرت می‌آد. (به او يك بسته روزنامه می‌دهد. گدا هم به تقلید «ارگان» - «بسیج همگانی از ۱۷ تا ۳۵ ساله».

هر دو

ج:

(جلسه شبانه در کمون. چند نماینده روی پرونده‌ها کار می‌کنند. بعضی دیگر با هم مشورت می‌کنند. یکی به زنی همراه با بچه‌اش توصیه‌هایی می‌کند.)

نظر به عدم صلاحیت این مجمع در مورد مداخله در عملیات نظامی، علی‌رغم وضع نامشخص نبرد در اطراف و داخل مال مزون Malmaison جلسه را ادامه می‌دهیم. همشهری لانگه‌ون!

رئیس

پیشنهاد: نظر به اینکه اولین اصل اساسی جمهوری، آزادی می‌باشد و نظر به اینکه آزادی وجدان و مذهب در صدر همه آزادیها قرار دارد، نظر به اینکه کلیسا همدست جنایات سلطنت علیه آزادی بوده است، کمون مقرر می‌دارد کلیسا از دولت مجزا گردد. به اضافه از

لانگه‌ون

نمایندگان خواهشمندم در مورد امور آموزش تصویب کنند که معلمان کلیه صلیب‌ها، شمایل‌ها و سایر اشیاء فلزی را به ضرابخانه تحویل دهند.

(دست‌هایی را که بلندشده، می‌شمرد) تصویب شد.

شکایت رسیده که راهبه‌های کاتولیک از کموناردهای مجروح خوب پرستاری نمی‌کنند.

- پس موضوع ایجاد قرائتخانه در داخل بیمارستان‌ها چه شد؟ برای اکثر کارگران زمان بستری بودن تنها فرصتی است که برای آموختن دارند.

(خبری به او داده می‌شود) همشهریان نماینده. فرمانده گردان، آندره فارو که از جیبه برمی‌گردد با وجود جراحت شدید، مایل است در اینجا حاضر شود و گزارش بدهد (یک افسر گارد ملی روی برانکار بداخل حمل می‌شود)

همشهری فارو، می‌توانید صحبت کنید

همشهری‌های نماینده. آسنیر Asniere در دست ماست.

(حرکت وهمه-چندصدا «زنده باد کمون» «زنده باد گارد ملی»)

همشهریان. با اجازه نماینده امور مربوط به جنگ می‌خواهم با استفاده از این فرصت که جراحت مرا از حضور در جیبه باز داشته است، بعضی مسائل را به نظرتان برسانم که باعث ایجاد در عملیات گردانهای شما شده و حتی ممکن است باعث شود که پیروزی به

بهای خون بسیار بدست آید. خودیها مانند شیر می جنگند ولی همانقدر در مورد مسلح شدن بی تفاوتند. حق مالکیت فردی و علاوه بر آن حق مالکیت توپخانه‌هایی که بر اساس تقسیم‌بندی ناحیه‌ها سازمان داده شد، سبب شده است که از ۱۷۴۰ توپ فقط ۳۲۰ تا در اختیار عملیات قرار گیرد.

چندصد! ویژگی‌های ارتش ما را که در تاریخ بی نظیر است، فراموش نکنید!

– این آدم‌ها، توپهایشان را خودشان ریخته‌اند، همشهری افسر

افسر ولی به حساب خودشان، همشهری نماینده. شاید به همین دلیل است که نمیتوانند بحساب خودشان هم آنرا به کار برند. توپهای ما، یا مثل تفنگ به کار برده میشوند یا اصلاً بکار برده نمیشوند. همه دلشان می‌خواهد تیراندازی کنند، ولی هیچکس حاضر نیست یک عرابه مهمات رابکشد. هر کس فرمانده خودش و محل جنگش را خودش تعیین می‌کند.

وارن گذشته شما چیست؟ همشهری افسر!
افسر فارغ التحصیل مدرسه توپخانه از ونسن، سروان ارتش منظم.

وارن چرا در صف کمون می‌جنگید؟

یکی از حاملان برانکار او از ماست.

وارن شما می‌دانید که دو ووزی نمی‌گذرد که کمون لغو رتبه ژنرالی را تصویب کرده؟ (انسرسکوٹ می‌کند) حدس

می‌زنم که پیشنهاد شما اینست که فرماندهی را بدست افسران متخصص بسپریم؟

جنگ يك تخصص است، همشهری نماینده.

و شما این حرف را با تأیید نماینده امور جنگ می‌زنید که خودش نیامده است؟

بله، کسی که برخلاف قوانین فن جنگ، در صف جلو می‌جنگید.

همشهریان نماینده، نظریات این مرد را من اینطور می‌فهمم که برای از بین بردن «فرمان دادن» باید اول فرمان دادن را یاد گرفت. همشهری فارو. شفای عاجل شمارا آرزو داریم. از سکوت این مجمع برداشت نادرست نکنید. فقط آنهایی که نمی‌توانند بیاموزند نیستند که سکوت می‌کنند. مشکلات ما بسیار عظیم است. تا حال سابقه نداشته است ولی بر آنها فائق خواهیم آمد. کمون از گزارش شما ابراز رضایت می‌کند (افسر با برانکار حمل می‌شود)

همشهریان نماینده. اکنون يك پیروزی و يك گزارش صحیح بدست آورده‌اید. هردو را به کار بندید. شما ارتش خود را دارید. دشمن افسران آزموده دارد. او ارتشی مانند شما ندارد. بر سوءظن خود نسبت به کسانی که فقط آنها را در صف مقابل دیده‌اید فائق آید. همه مخالف شما نیستند. به احساسات و غیرت کموناردهای ما دانش را هم اضافه کنید. آنگاه پیروزی از آن شماست (کف‌زدن)

افسر

واران

افسر

رانویه

رانویه

(جلسه کمون)

رئیس

همشهریان نماینده. بحث را در مورد گزارشهایی که از اوضاع مناسب عملیات اطراف «نویی» رسیده است قطع می‌کنم تا آنچه را که آگوست ببل دیروز در پارلمان آلمان گفته است به اطلاعاتتان برسانم:

«همه‌ی پرولتاریای اروپا و هرکس که هنوز احساس آزادیخواهی در سینه دارد بسوی پاریس چشم دوخته است. شعار جنگی پرولتاریای پاریس تعیین «مرگ بر فقر و بیکارگی» شعار جنگی همه پرولتاریای اروپا خواهد بود.»

همشهریان! از شما می‌خواهم که به افتخار پرولتاریای آلمان از جا برخیزید. (همه برمی‌خیزند)
(با آرامش) زنده باد بین‌الملل کارگران. کارگران همه کشورها، متحد شوید.

وارلن

(فرانکفورت. اپرا. طی نمایش «نرما»، از دریک لژ
بیمسارک در اونیفورم سوارنظام و ژان فاور درلباس
شخصی بیرون می آیند)

بیمسارک

(یک سیگار برگ آتش می زند) می خواستم به شما مطلبی را
بگویم فاور، شما حسابی ترسیده اید، ها؟ بله، شما
اینجا، در فرانکفورت پیمان صلح امضاء می کنید ولی
درپاریس چه خبر است، مرد! آخر این پرچم سرخ را از
شهرداری پاریس پائین بیاورید. این کثافتکاری چندشب
خواب را بر من حرام کرده است. سرمشق خیلی بدی برای
اروپاست. مثل قوم لوط باید باگوگرد و آتش نابودشود.
(به موزیک گوش می دهد. صدای موزیک به بیرون می رسد
زیرا در لژ را باز گذاشته است) عالی است. این آلتمان
(altman) به عنوان زن هم عالیست. تکه حسابیست.
خب، (در کردور راه می افتد، فاور به احترام به همراه او) شما
هم آدمهای عجیبی هستید. کمک نظامی را باشرمندگی
رد می کنید ولی اسرایتان را باید آزاد کنیم. (با حالت

محرمانه) میدانم، میدانم، نباید با کمک يك دولت خارجی باشد. مثل همان تصنیف معروف: «آخ تئودور، ای حشری من! جلوی مردم، دست نبر زیر دامن!» ها؟ (دوباره به موزیک گوش می‌دهد) اینکه بوناپارت را تحویل بدهیم نمی‌شود. اینرا باید در آستین نگه‌دارم، که افسارتان دستم باشد. ها! ها! سرباز ساده را تحویل می‌دهم تا بتوانید رفقای پارسی را حسابی حجامت کنید عجب سورپریزی! جنگ هست که باشد. نظم باید برقرار باشد. خوب حالا زیر... بله، زیر بازوی دشمن را می‌گیرم. فاور! شما بزودی دویست هزار نفر آدم آزاد شده را تحویل خواهید گرفت. ولسی ببینم. پولش را دارید بدهید؟

فاور می‌توانم خدمتتان عرض کنم که این بزرگترین غصه ما بود. ولی درست شد. بانک فرانسه! تا حالا توانسته‌ایم ۲۷۵ میلیون بکشیم بیرون.

بیسمارک عجب! این شدیک چیزی. شانس می‌خواهد. يك مسأله دیگر. چه کسی به شما تضمین می‌دهد که این برادرها دوباره مثل ۱۸ مارس اعلام همبستگی نکنند؟

فاور افسرهای مطمئن انتخاب کرده‌ایم. از خانواده‌های روستائی، به علاوه، محرکین که به زندانها راه پیدا نکرده‌اند، نیست؟

بیسمارک خوب. شاید مشکل را حل کرده باشیم. ولی همانطور که گفتم می‌خواهم عمل ببینم. مرد! من قبول کردم که غرامت خسارت جنگ را بعد از استقرار آرامش در

پاریس بپردازید. بنابراین کمی عجله کنید. (گوش می‌دهد) عالی اجرا می‌کند. و، مواظب باشید که کوچکترین اشتباهی پیش نیاید، اولین چک می‌رود پیش بلایش رودر، او بانکدار مخصوص خودم است. راجع به اینکه او کمسیون خودش را بگیرد، تعارف نمی‌کنم. عالیہ... این آلتمان!

(پایان صحنه)



الف

شهرداری. شب دیر هنگام. سالن خالی است.
ژنویو می‌آید، لانگهون را که تا آنموقع کار کرده
ببرد)

شما شکایت می‌کنید که پول برای تغذیه بچه‌ها نیست.
می‌دانید که به‌لی دیروز باکمال افتخار چقدر پول برای
سنگرها از بانک گرفت؟ یازده هزار و سیصد فرانک. چه
اشتباهاتی کردیم. چه اشتباهاتی خواهیم کرد! معلومست!
باید به‌ورسای حمله می‌کردیم. بلافاصله در ۱۸ مارس.
اگر فرصت می‌داشتیم. ولی خلق هرگز بیش از یکساعت
فرصت ندارد. وای اگر آنوقت، ما آماده جنگ و کاملاً
مسلح نباشیم.

لانگهون

(باتحسین) ولی چه خلقی! امشب می‌خواستم به کنسرتی
برم که برای کمک به برنامه آمبولانسها در توپلری
می‌دادند. انتظار چندصد نفر را داشتیم ولی ده‌ها هزار
آمدند. در میان انبوه جمعیت بیحرکت ماندم. يك کلمه

ژنویو

هم کسی شکایت نکرد.

با ما تحمل دارند. (به تابلوی شماره ۱ نگاه می کند) «حق زندگی کردن» همینه. ولی چطور می خواستیم آنرا عملی سازیم؟ به اصول دیگر هم نگاه کن که همه خوبیند. ولی در واقعیت چطورند! شماره ۲، این شامل آزادی معامله کردن هم می شود، آزادی امرار معاش از قبل مردم، علیه آنها توطئه کردن و به دشمنان خلق خدمت کردن؟ شماره ۳! ولی وجدان شباهه شما چه دستوری دهد؟ برایت میگویم: آنچه را که حکام وقت دستور می دهند. از زمان کودکی! شماره ۴! پس همه ی بورس بازها، همه ی خود فروختگان مطبوعات، همه ژنرالهای قصاب و همه ی زالوهای کوچکتر اجازه دارند برونند و در آنجا تظاهرات «معنوی» تضمین شده در شماره ی ۵ را علیه ما برپا کنند؟ آیا آرزوی دروغ گفتن هم مجاز است؟ و در شماره ۶ انتخاب حقه بازها را مجاز شمرده ایم. بوسیله مردمی که توسط مدارس، کلیسا، مطبوعات و سیاست بازها گپیچ و منگک شده اند! و حق ما کجاست که بتوانیم بانك فرانسه را در تصرف بگیریم که ثروت خودمانرا جمع کرده. ثروتی که با دستهای خالی خودمان انباشته کرده ایم؟ با این پول می توانستیم به همه ژنرالها و سیاستمداران رشوه بدهیم، مال خودمان و آقای بیسمارک را. ما بایستی فقط يك اصل را اعلام می کردیم: حق خودمان برای زندگی کردن.

چرا این کار را نکردیم؟

به خاطر آزادی، که آدم چیزی از آن نمی فهمد، ما

ژنوبو

لانگه ون

هنوز حاضر نبودیم مانند عضو يك گروهی که بخاطر مرگ و زندگی می‌جنگد از آزادی شخصی خودمان صرف‌نظر کنیم، تا وقتی که آزادی همگان بدست آمده باشد.

ژنوبو

ولی آیا ما نبودیم که نمی‌خواستیم دستان به خون آلوده شود؟

لانگهون

بله، ولی در این نبرد، یا دستهای آلوده به خون هست و یا دستهای قطع شده.

پ:

(جلسه کمون، رفت و آمد گاردیست‌ها که خبر می‌آورند. در این بین نمایندگان باعجله سالن راترك می‌کنند، همه نشانه‌های يك خستگی بسیار زیاد. زمانیکه صدای تسوپ از بیرون به گوش می‌رسد فعالیت‌ها متوقف می‌شود)

دلس کلوزه

همشهریان نماینده! صدای توپهای ورسای رامی‌شنوید نبرد آخر شروع شده است (مکث)

ریگو

به خاطر مصالح مربوط به ایمنی، اجازه داده‌ام هیأتی از زنان ناحیه یازده، در اینجا حضور یابند تا در این ساعت بعضی از خواستهای مردم پاریس را به گوش شما برسانند. (موافقت)

دلس کلوزه

همشهریان؛ شما مرا بعنوان نماینده در امور جنگ تعیین کردید. وظایف غیر قابل چشم‌پوشی مربوط به

رفع خسارات ناشی از جنگ، تبدیل جنگ ملی به نبرد اجتماعی و علاوه بر آن ضربه‌های خارجی از قبیل تحویل ۱۵۰ هزار اسیر جنگی به ورسای از طرف بیسمارک، و همچنین مسایل دیگر به ما فرصت نداد که توانائیمهای ویژه پرولتاریا را در زمینه جنگ که برای آن زمینه‌ای جدید و بعید است، شکوفا کنیم. ماهر نوع ژانرالی را امتحان کردیم. آنها که در پائینند، از صفوف خودمان، سلاحهای جدید را نمی‌شناسند و آنها که از بسالا به ما می‌پیوندند سربازان جدید را درک نمی‌کنند. رزمجویان ما که به تازگی زنجیرهای بندگی کارخانه‌داران را گسسته‌اند، اجازه نمی‌دهند که به آنها مانند يك آدمك فرمان داده شود. شوق ابتکار و جسارت آنها برای افسران حرفه‌ای به معنای فقدان دیسپلین است. فرمانده کل روسل (Rosel) برای شکستن محاصره قلعه ایسی (Issy) درخواست ده هزار نفر تا صبح روز بعد کرد. با فعالیت شخصی نمایندگان ۷۰۰۰ نفر جمع آوری می‌شوند. آقای روسل می‌بیند ۳۰۰۰ نفر کم است و می‌رود و قلعه‌ایی را به ورسایی‌ها واگذار می‌کند که در سربازخانه‌ها چپیده‌اند و همیشه آماده خدمتند. بعلاوه آقای روسل يك اعلامیه به روزنامه‌های ارتجاعی می‌دهد که همه چیز از دست رفته است.

جراح بزرگ، که برای عمل کردن دستهایش را در محلول لیزول می‌شوید و اگر نباشد در آب بی‌گناهی... خوب، وضعیت نبرد تعیین‌کننده، یعنی نبرد خیابانی،

رانویه

دلس کلوزه

تکلیف همه چیز را تعیین می‌کند. حالا دیگر نوبت سنگرهای خیابانی است که توسط متخصصان نظامی تحقیر می‌شود. جنگ شخصی ساکنان هر خیابان و هر خانه‌ای برای دفاع از آن. همشهریان نماینده، ما به جنگ می‌رویم همانطوری که بر سرکار می‌رفتیم و این کار را هم خوب انجام خواهیم داد. اگر دشمن موفق شود، همشهریان، که پاریس را تبدیل به یک گورستان کند، هرگز نخواهد توانست آنرا تبدیل به گورستان عقاید ما بنماید. (کف زدن‌ها ممتد. بسیاری از جا بر می‌خیزند. سوزن کارگر توسط گاردیست‌ها به داخل راهنمایی می‌شوند)

همشهریان نماینده! هیأت نمایندگی ناحیه یازده.

دلس کلوزه

(جلسه ساکت می‌شود. بعضی از نمایندگان می‌آیند
پیش هیأت زنان)

خواهران همشهری! بهار را به شهرداری آوردید!
ناراحت نشوید همشهری! (خنده) یک نوشته برایتان
آورده‌ام. مختصر است.
بیست صفحه دارد.

یک نماینده

زن

صد

ساکت شو کوچولو! اینها امضاست. پانصدوسی و دوتا
(خنده) همشهریان نماینده! دیروز در ناحیه ما اعلاناتی
چسبانده بودند، از زنان پاریس دعوت شده واسطه آشتی
بادولت قلبی و رسای بشویم. ماجواب می‌دهیم: آشتی
بین آزادی و استبداد ما بین خلق و جلادانش برقرار

زن

نمی‌شود. جای مردان و زنان کارگر پشت سنگرهاست. در چهارم سپتامبر گفته شد، بعد از قلعه‌ها، دیوارها، بعد از دیوارهای ما، سنگرهای خیابانی، بعد از سنگرهای خیابانی سینه‌های ما (کف‌زدن) ما این‌را تغییر می‌دهیم. بعد از سنگرها، خانه‌های ما، بعد از خانه‌ها زیر زمین‌های معادن (کف‌زدن‌ها شدیدتر می‌شود) این گفته شد. ولی به شما ندادمی دهیم‌ای نمایندگان کمون، حذر کنید از اینکه تبر را تبدیل به بیل کنید! چهار روز پیش کارخانه فشنگ سازی خیابان راپ منفجر شد. بیش از ۴۰ کارگر ناقص‌العضو شدند. چهارخانه فروریخت. مقصران هنوز پیدا نشده‌اند. و چرا فقط کسانی به جنگ و کار بروند که خودشان داوطلبند؟ همشهریان نماینده، این‌گله از شما نیست. ما را درک کنید. ولی به عنوان همشهری باید بترسیم از اینکه ضعف، ببخشید، تغییر داده شده، که ضعف بعضی‌ها، ببخشید، نمی‌توانم بخوانم خط خورده است، که ضعف بسیاری، همشهریان نماینده، نتوانستیم بر سر این توافق کنیم (خنده) خلاصه که ضعف بعضی از اعضای کمون نقشه‌های آینده ما را نقش بر آب کند. شما قول داده‌اید که زندگی ما و بچه‌های ما را تأمین کنید و من می‌خواهم بگویم که بهتر است بچه‌هایم بمیرند تا در دست ورسائی‌ها بیفتند. ولی ما نمی‌خواهیم به علت نقاط ضعف آنها را از دست بدهیم. ۵۳۲/۱۱ امضای ناحیه ۱۱. روز بخیر همشهریان (زنان خارج می‌شوند) (از جا می‌پرد) همشهریان نماینده! می‌گویند زنهای

وارلن

سربازان ورسای گریه می‌کنند. ولی زنهای ما گریه نمی‌کنند. آیا می‌خواهید آنها را همینطور به دشمنی بسپارید که هیچگاه از اعمال خشونت خودداری نکرده است؟ چند هفته پیش در اینجا به ما گفته شد: احتیاجی به عملیات نظامی نیست. تی‌یرقشون ندارد و این به معنای جنگ داخلی با وجود دشمن خارجی است... ولی بورژوازی ما بدون هیچ تردیدی با دشمن کشور متحد شد تا علیه ما به جنگ داخلی دست بزند و از اونفرات گرفت یعنی پسران دهقانان و انده Vende که به اسارت جنگی درآمده بودند، سربازان استراحت کرده‌ای که از حوزه تأثیر ما نیز دور بودند. بین دو بورژوازی آنقدر گرفتاری وجود ندارد که مانع از اتحاد فوری آنها علیه پرولتاریای هر کدامشان بشود. بعد هم در اینجا به ما گفته شد: وحشت ایجاد نکنید چون عصر جدید آغاز شده است. ولی ورسای وحشت ایجاد می‌کند و همه ما را هم سلاخی خواهد کرد، طوریکه عصر جدید اصلاً شروع نشود. اگر ما شکست بخوریم سبب همان نرم بودن ماست که در واقع لغت دیگری برای سهل‌انگاری است و سبب مسالمت‌جوئی ماست که لغت دیگری برای جهل است. همشهریان شمارا سوگند می‌دهم که از دشمن پیاموزیم (کف زدن و همه‌مه)

همشهریان، اگر صدایتان را که برای دفاع از دشمن بلند کرده‌اید کمی پستین بیاورید می‌توانید صدای توپ‌هایش را بشنوید (سکوت برقرار می‌شود. صدای توپ‌ها

ریگو

درباره بگوش می‌رسد) شك نداشته باشید که او بیرحم و سرسخت خواهد بود، در این لحظه که او خود را آماده می‌سازد که خونریزی بزرگ را آغاز کند. پاریس پراست از جاسوسها، خرابکاران و مأموران (کیفش را بسالا می‌گیرد) من اینجا اسامی را دارم، هفته‌هاست که اینها را به شما عرضه می‌دارم. اسقف اعظم با این فقط دعا نمی‌خواند! مدیر بانک فرانسه می‌داند پول خلق را که از شما دریغ می‌دارد به چه مصرف برساند. قلعه کائن (Caen) به ۱۲۰ هزار فرانک به ورسای فروخته شد. در میدان واندوم در میان ویرانه‌های یاد بود نظامی‌گری، بطور کاملاً علنی، نقشه‌های دقیق استحکامات ما خرید و فروش می‌شود.

زنان خشمگین ما جاسوسها را در رود سن می‌اندازند، می‌خواهیم آنها را بیرون بیاوریم؟ اما در ورسای ۲۳۵ گارد ملی اسیر مثل سگهای هار تیرباران می‌شوند و حتی پرستارهای ما را نیز اعدام می‌کنند، کی می‌خواهیم با این اعمال مقابله کنیم.

همشهری در این باره بحث کرده‌ایم. تصمیم گرفته‌ایم کاری را که دشمنان بشریت انجام می‌دهند نکنیم. (کف زدن)

صد۱

مساله «انسانیت یا غیر انسانیت» توسط مساله تاریخی در دولت آنها یا دولت ما حل خواهد شد.

وارلن

مادولت نمی‌خواهیم، زیرا سرکوب نمی‌خواهیم.

صد۱

دولت آنها یا دولت ما!

وارلن

صدا اگر به سرکوب روی بیاوریم خودمان از آن مستثنی نخواهیم بود، ولی، بخاطر آزادی می‌جنگیم.

وارلن اگر آزادی می‌خواهید، باید سرکوب‌کنندگان را سرکوب کنید و از آزادی خود به اندازه‌ای که ضرورت دارد صرف‌نظر کنید. شما فقط يك آزادی می‌توانید داشته باشید و آن آزادی مبارزه علیه سرکوب‌کنندگان است. وحشت در مقابل وحشت، سرکوب کنید یا سرکوب بشوید، خورد کنید یا خورد بشوید. (همه‌هه بزرگ) نه، نه.

صداها

- این یعنی دیکتاتوری

- فردا ما را خورد خواهید کرد

- تقاضای اعدام اسقف اعظم پاریس را می‌کنند ولی در واقع بسوی ما که با آن مخالفت می‌کنیم نشانه روی می‌کنند

- هر کس دست به شمشیر ببرد با شمشیر از پای در خواهد آمد.

(بصدای خیلی بلند) و کسی که دست به شمشیر نبرد؟

وارلن

(سکوت عمومی کوتاه)

صدا بزرگواری کمون ثمرات خود را خواهد داد! بگذارید راجع به آن بگویند: کمون گیوتین را سوزاند.

ریگو و بانک را بجا گذاشت! بزرگواری! همشهریان، کمون تصمیم گرفت اطفال یتیم سربازان را نیز که در راه‌تی‌یر کشته شده‌اند سرپرستی کند. به همسران / ۹۲ قاتل نان می‌دهد. برای بیوه زنان پرچمی وجود ندارد. جمهوری

برای هر فقیر نان و برای هر یتیم بوسه‌ای دارد. این خوب است. ولی عکس‌العمل در مقابل قتل و آدم‌کشی، که بنظر من جنبه فعال بزرگواری است، کجاست؟ به من نگوئید حقوق مساوی برای جنگجویان آنطرف و این طرف! مبارزه خلق مانند مبارزه دو کشتی گیر یا دو طرف معامله نیست. یا مانند ملت‌هایی نیست که منافع این تاجران را فقط حفظ می‌کنند. خلق مانند قاضی علیه جنایتکار، پزشک علیه سرطان می‌جنگد. و باز هم من خواستار وحشت در برابر وحشت هستم هر چند که این فقط مائیم که حق اعمال وحشت داریم!

این کفر است. می‌خواهید انکار کنید کسی که اعمال قهر و خشونت می‌کند، خود نیز تحقیر می‌شود؟

صدا

نه، انکار نمی‌کنم.

ریگو

پس بگیریید! این حرف‌ها ما را بی‌اعتبار می‌کند! اطراف خود را نگاه کنید. دیگر به اندازه نفراتی که در مارس اینجا بودیم نیستیم.

چند صدا

- دلس کلوز شما صحبت کنید.

- دلس کلوز! دلس کلوز!

همشهریان، می‌بینید که مردم! اعتراف می‌کنم. من هم مدت زیادی صدای خود را با کمال افتخار علیه خشونت بلند کردم. می‌گفتم «این عقیده ریشه‌دار که عدالت نیاز به قهر و خشونت دارد، طرد کنید.» «بگذارید یکبار با دست‌های خالی پیروز بشود! دروغ باید با خون، حقیقت با مرکب نوشته شود.» من می‌گفتم: «در طی چند هفته

دلس کلوز

کمون پاریس برای حیثیت انسان بیش از همه‌ی حکومتها طی قرن‌ها خدمت کرده است. با کمال آرامی به ایجاد نظم در روابط انسانها ادامه دهیم و بهره‌کشی انسان از انسان را پایان دهیم.» «به کار خود بپردازیم. کاری که برای هر کس که موجود مضر نیست، مفید خواهد بود.» «و آن پنجاه استعمارگری که در ورسای هستند خواهند دید که انبوه نوکرانشان مثل برف در مقابل آفتاب بهاری آب می‌شود و تحلیل می‌رود. ندای عقل، صافی شده از خشم، جلاد را وادار به توقف می‌کند.» جمله ساده «شما مانند ما کار کنید» آنها را به آغوش ما می‌اندازد.

این چیز هائیکه من گفته‌ام، مانند بسیاری از شما امیدوارم که اگر اشتباه کرده باشم هم من و هم شما را ببخشایند! از نمایندگان که هنوز مخالف اعمال سرکوب و قهر هستند تقاضا می‌کنم دست‌هایشان را بلند کنند.

(بیشتر دستها با تانی بلند می‌شود)

کمون با اعمال قهر مخالفت می‌کند. همشهریان نماینده، تفنگک بین شما تقسیم می‌شود. (چند سرباز گارد ملی با بغل‌های پر از تفنگک می‌آیند و آنها را بین نمایندگان تقسیم می‌کنند)

همشهریان نماینده. به کار خود ادامه می‌دهیم. دستور بحث سازماندهی یک کمیسیون برای آموزش زنان است.

دلس کلوز

دلس کلوز

هیچ کس یا همه کس
 ای برده، چه کس ترا رها خواهد کرد؟
 آنکس که در اعماق نشسته است ترا خواهد دید
 فریاد ترا آنکه در اعماق نشسته است
 می شنود و بس.

بندی شدگان، بند ترا می گسلند
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ
 يك تن به تنها کی رها تواند شد از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ

ای گرسنه، آنکس که ترا سیر کند، کیست؟
 خواهی که تو خود تکه نانی به کف آری
 برخیز بیا به نزد ما گرسنگان باز
 تا راه نمائیم ترا از سرباری
 این گرسنه گانند که سیرت بنمایند
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ
 يك تن به تنهایی کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیز یا هیچ

ای آنکه به تن داغ زدندت، چه کسی
 آماده انتقام تو خواهد بود؟
 برخیزو بپیوند به این مجروحان
 مائیم که با اینهمه زخم و تن مجروح، رفیق
 از دشمنانت انتقام خواهیم گرفت!
 هیچ کس یا همه چیزیا هیچ
 يك کس به تنهایی کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ

ای گمشده، آنکس که سرافرازد کیست؟
 آنکس که نخواهد بکشد خفت ننگ
 بایارانش تفنگ گیرد، برود
 برخیزد و مردانه شود راهی جنگ
 تا همتشان کار کند، کارستان
 فردا نشود کار، هم امروز شود
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ
 يك کس به تنها کی تواند رها شدن از ننگ
 زنجیر یا تفنگ
 هیچ کس یا همه، همه چیزیا هیچ

۱۲

(میدان پیگال. عیدپاك ۱۸۷۱. ژان کابت، فرانسوا
فورو و دو كودك يك سنگر خیابانی می سازند. بابت
شرون و ژنویو گریکوکیسه های شن می دوزند. غرش
توپ از دور. ژنویو برای بچه ها که در يك ظرف
چوبین، با پاروهای بزرگتر از خودشان سیمان به هم
می زنند، ترانه ای خوانده است)

ممکنه یکبار دیگر هم بخوانید! خواهش می کنم!
مادموازل!

بچه

ولی این دیگر دفعه آخره (می خواند)

ژنویو

عید پاکه، رقص و شادی

واسه بچه ها و بابا و ماما

روی «سن» آبی رنگ

قابق های پاروئی، بادی!

* * *

تخم مرغارو باس بجورین

از دور می آد، از توجنگل

صدای شادی بچه ها

نزدیکیای ظهر، اونور پرچین

* * *

زیردرختا، کنارمیزا

واسه هم می گیم که چی خوش گذشت

بعداً هم واسه ماهی گیری

سال دیگه راه می افتمیم همه ما

(تکرار می کند) «سال دیگه راه می افتمیم همه ما»

(به ژان) توو بابت باهم دیگه می خوابید؟

آره

او عشق توست، آره؟

هوم، چون عاشق من شده

تو عاشق من شدی!

هر جور بود، میدانید، او شروع کرد.

چطور؟ من يك كلمه هم نگفتم، تو بودی!

نه، میدانم. ولی چشمات

وچشمای تو؟ (به فرانسوا) چرا بغ کردی کوچولو؟

من از لحن تو خوشم نمی آد که می گوئی «فیلیپ دررفته»

آدم باید به موضوع بطور علمی، یعنی بدون احساسات

نگاه کند، به عقیده من جنگ به نظر او بی فایده بود،

برعکس ما، بنابراین از پاریس میره!

منظورت مائیم. مائی که می جنگیم؟ مارا ترک می کند؟

مارانه، فقط جنگ بی فایده را.

متأسفانه ما نمی توانیم پاریس را به همین سادگی ول کنیم

چرا؟ برگ نمی تواند درخت را ول کند ولی شپشک برگ

بچه

بچه دیگر

ژان

بچه

ژان

بابت

ژان

بابت

ژان

بابت

فرانسوا

ژان

فرانسوا

ژان

- فرانسوا می تواند! فیلیپ، شپشکه.
 ژان مجبورم دندانها را خوردکنم، ژان!
 فرانسوا ولی لطفاً، بدون احساسات.
 (درمانده) آخ ژان، نمی دانم (مکث) چیزی که تو فکر
 می کنی، آدم شاید بتواند اینطور بیان کند: فیلیپ آدم
 خیلی شجاعی نیست چونکه یاد نگرفته که فکر کند.
 خوبه. ژان
- ژان ژنیو، اگر من برم پیش ژان، تو میتوانی به تنهائی کرایه
 اتاق را بدهی؟ (مکث)
 آره، بابت. ژنیو
- ژان اوه، لعنتی. شما زنها باید همیشه راجع به آینده صحبت
 کنید؟
 (آهسته) او بایستی بکند، ژان!
 بدیش اینست که ارتباط ما باروستاها قطع شده، مانمی-
 توانیم با فرانسه صحبت کنیم.
 آنها خودشان عقل دارند. ژنیو
- ژان بابت یاد آمد که باید کارهای نقاشیمان را بیاوریم. يك
 چیزی حتمی ست، اگر حمله کنند پاریس قبرستان آنها
 می شود. ها؟ فرانسوا؟

(به کار ادامه می دهند. مادام کابت می آید)

- مادام کابت خیلی ببخشید. احتیاج داشتم که حتماً برم نماز صبح،
 دیشب هم چهارتا کیسه اضافه دوختم. حالا بیائید هدیه-
 های عید پاکتان را به شما بدهم.

به فرانسوا يك بسته می دهد)

فرانسوا

(بسته را باز می کند) لاوازیه! درست دیروز می خواستم
مطلب بخصوصی را در آن بخوانم.

مادام کابرت

اوه، ژول وویکتور. شما باید اول هدیه تانرا می گرفتید.
مرا ببخشید. (به هر کدام آنها يك نان كوچك گرد می دهد)
ژان، این يك كراوات است. پرچم را کمی کوتاهش کردم.
پاپا مخالف بود ولی من کردم. برای شما ژنویسو،
چیزی ندارم، می ماند يك فشار دست. (دست ژنویورامی-
فشارد) خیلی ناراحت کننده است كه آدم چیزی برای
هدیه دادن نداشته باشد، نیست؟ و اینهم مال تو و در واقع
مال يك نفر دیگر است بابت، می فهمی؟ ها؟ (به بابت يك
تخم مرغ رنگ شده می دهد) سال دیگر پسرت یکی از همین ها
می گیرد.

ژان

او دختره (همه می خندند)

مادام کابرت

حالا می خواهم كه همه بیائید بالا، هنوز يك خورده شراب
دارم.

(همه غیر از ژنویوبه دنبال او می روند. وقتی كه ژنویو
هم بلند می شود، می بینید كه دو راهبه به طرف او
می آیند).

يك راهبه

ژنویو!

ژنویو

(بطرف او می رود و او را در آغوش می گیرد) گسی Gay!
آرام باش كوچولوی من، خیلی سخت گذشت؟

گسی

ولی تو چطور توی این لباسی؟ هفت ماه!

ژنویو

کی

میتوانی ما را به اتاق ببری؟ تنها زندگی می کنی؟ و می توانی يك تیغ پیدا کنی؟ این ریش لعنتی!

ژنویو

ولی چرا بایستی محرمانه باشد، حالا که در امنیتی. از زندان فرار کردی؟

کی

نه، همه چیز را توضیح میدم. توی اتاق.

ژنویو

ولی من دیگر تنها زندگی نمی کنم، بابت هم هست، هر لحظه ممکنست بیاید. منظورم اینست که اگر هیچکس نباید ترا ببیند، گئی، تو که علیه کمون پاریس نیستی؟ تو طرفدار تی پر نیستی که؟

کی

اوه، تو هنوز طرفدار بین المللی؟ با همه این جنایتها؟ کدام جنایات؟

ژنویو

کی

اوه، ولش کن - دوره دکلمه کردن های انقلابی و انسان پرستی ها تمام شد. دیگر جدی میشود. کاسه صبر فرانسه از این غارت ها و جنایات لبریز شده.

ژنویو

کی

به این ترتیب تویك جاسوس آن تی بر جلادی! ژنویو! وسط خیابان که نمی توانیم حلش کنیم. مرا دیده اند. نمی خواستم ترا هم وارد این ماجرا کنم. این ریش لعنتی مجبورم کرد.

بالاخره ما نامزدیم. یا بودیم! شاید بهتر باشد اینطور بگوئیم. تو که نمی توانی مرا جلوی سگها ببندازی. خواهران دینی سن ژوزف هم پایشان گیر است. تو کاتولیک هستی، یا اینکه آنها تمام شده؟

ژنویو

کی

آره، گئی!
خوب گیر افتادیم و آنها وسط خیابان!

ژیوبو خیابان جای خوبیست. مامی خواهیم از خانه هادر خیابان دفاع کنیم.

گی این دیوانگی محض است. ورسای آماده حمله ست. سه لشگر. اگر تو گردن مر از یر تیغ بگذاری... (دست می برد به زیر دامن راهبگی اش که هفت تیر بکشد)

پاپا (که با کو کومی آید چیزهائی دیده است) صبر کنید مسیو. (تفنگش را نشانه می رود) مادمازل، رفقای جالبی دارید. آقای گی سوتری، نامزد من، پاپا.

(راهبه دوم که همراه گی بود ناگهان فرار می کند)

پاپا بگیرش کوکو! (به ژنیو) توضیح بدهید. (وقتی که کوکو به دنبال راهبه می رود) آقای سوتری در زندان آلمانها بوده و در پاریس کارهائی برای آقای تی پر انجام می دهد.

ژیوبو!

پاپا اوه، خیلی متأسفم ژنیو. (برمی گردد) پستان ندارد ولی مثل زنهاست. بگذاریمش کنار دیوار. بعد هم يك سری به دیرسن ژوزف بزنیم. (گی را با سرنیزه بطرف سنگرمی برد) برگرد!

فرانسوا (می آید) ژنیو، کجائی؟ این جا چه خبره؟

پاپا گی ژنیو برگشته. بیسمارک اورا به تی پر پس داده تا بیاید اینجا جاسوسی مارا بکند. و راهبه های سن ژوزف هم او را با قلب مهربان پذیرفتن. (روبه گی) برگرد!

فرانسوا این کار را نمی توانید بکنید. می توانید او را بساز داشت

کنید.

بعد می آید در پتی روکه Pctite Roquet و می تواند با جناب اسقف اعظم شام بخورد. رفقای ما در کمون متأسفانه در مهربانی با سن ژوزف رقابت می کنند تا بالاخره همه ما را بذارند پای دیوار

پاپا

بی عقلی نکنید پاپا.

فرانسوا

آخ، این بی عقلیه؟ ژنرال ژروه یکی از قلعه های ما را به ورسای می فروشد ولی من اینجا بی عقلم، ها؟ البته شما فکرمی کنید که من بیشتر از شما آلوده ام. این خشونت فرا توجیه می کند، ها؟ (روبه ژنویو) یک روز صبح زود بود که ما همدیگر را دیدیم و من نخوابیده بودم، من!

پاپا

همشهری گول! در این بین من یاد گرفته ام که معنی یکی برای همه و همه برای یکی چه هست و حتی اگر برای دفاع از شما یک نفر هم باشد من از این سنگر کنار نمیروم.

ژنویو

(دودل) فکرمی کنم که شمارا می فهمم

پاپا

مادام کابت تحمل نخواهد کرد پاپا. بگذار ژنویو تصمیم بگیرد. ژنویو! عجله نکن. به آنها بگو که نمی خواهی. نباید فکر کنی که ما تصور می کنیم چون نامزد توست..

فرانسوا

با آنها صحبت کن ژنویو (ژنویو سکوت می کند)

خوب ژنویو. برو توی خانه!

پاپا

(به گی) تو بایست برگردی. (مادام کابت با بچه های آید) ژان و بابت می خواستند تنها باشن. امان از این عشق. بهتر از دوختن کیسه های شنه. شما دارید چه کار می کنید؟ این راهبه نیست مادام کابت. نامزد ژنویو. جاسوس.

کوکو

مادام کابت

کوکو

مادام کابت

چرا کنار دیوار ایستاده؟ حالش خوب نیست! می بینید که! (همه سکوت می کنند) نه. اینکار را نکنید. روز عید پاک! جلوی بچه‌ها! جلوی بچه‌ها امکان نداره! او را تحویل پلیس بدهید. همینقدرش هم برای ژنویو خیلی سخته. تو می آبی تویک گیلاس شراب بخوری. احتیاج داری. اینجا کارا حقمانه نکنید.

پاپا

(بادلخوری) لعنت بر شیطان! شمارا مثل کثافت زیر پاله می کنند. بالا! او باش! از بچه‌ها تشکر کن. تو پاریس اینها هستند که تصمیم می گیرند، (کوکو واوگی را هل می دهند) (به بچه‌ها) بریم سر کار!

فرانسوا

(دوباره شروع به کار می کنند. مادام کابت می خواهد ژنویورا ببرد ولی اوسرش را به علامت نفی تکان می دهد و به دوختن کیسه‌های شن می نشیند)

فرانسوا

بین ما هم آدمهای بد پیدا میشه. درگردانها جانی‌ها را هم پذیرفتند.

مادام کابت

آره. تنها کار خوبی که در زندگی می کنند همینست که پیش ما باشند.

فرانسوا

آن بالا هم همینطور. آدمهایی هستند که به نفع خودشان کار می کنند.

مادام کابت

هرچه پیش آید خوش آید.

فرانسوا

باید این درخت سیب را ببندازم.

مادام کابت

واقعاً مجبوریم؟ (ژان و بابت می آیند) ژان و بابت! فرانسوا می خواهد درخت سیب را بندازه.

بابت

نه!

با این درخت سبب آن وسط هیچ وقت يك سنگر حسابی درست نمیشه. ولی خوب. اگر تودلت می خواهد بگذاریم باشد. (روی لوله توپ مانند يك اسب چند بار بادست می زند) مهمات یا بی مهمات، خوبست که ترا داریم. ژنرالها، منجمله ژنرالهای خودمان هر چه می خواهند بگویند.

(او و بابت يك پارچه شعار را باز می کنند. «شما هم مانند ما کار کنید»)

این هم شمار منست فرانسوا

آنرا بالای سنگر، روبه سوی مهاجمین نصب می کنند)

باید بهشان بگوئیم.

نمیدانم! اگر همانهایی باشند که قبلا در ارتش بودند، از ولایات... این رعیتها که روزی شانزده ساعت کار می کنند و پسرهای زنان خرازی فروش ورشکست شده و یا حتی پینه دوز، اینها خیال می کنند که از ما کارگرها بهترند.

مادام کابت

شاید اگر این شعار را، بهمراهی آتش تفنگهای ما ببینند کمی بیشتر راجع به آن فکر کنند، مامان!

ژان

(در جریان هفته خونین ماه مه، در میدان پیگال، کنار سنگر آماده آتش. ژنویو گریکو، ژان کابت، فرانسوا فورو دوشخصی و آلمانی بدنبال پاپا یک صندوق فشنگ را به گوشهٔ سنگر حمل می‌کنند. یک زن ناشناس که سخت مجروح شده و در گوشه محفوظی دراز کشیده است. غرش شدید توپها طبل های جنگی که نشانه حمله در کوچه های نزدیک است. درخت سیب پراز شکوفه است)

(بلند فریاد می‌زند) لانگه‌ون و کوکواگرزنده بودند تا حالا رسیده بودند. سه روز گذشته.

فرانسوا

کوکو زنده‌ست. اگر پاریس یک امروز هم سروکله‌شانرا خونین کند و آنها را عقب بزند دیگر اوباش ورسای برای همیشه پراکنده میشوند.

پاپا

آنها اسلحهٔ خوب دارند. به شصت تیر مجهزند. میدانید، عصر جدید همیشه اسلحه‌اش را اول به شغال‌های عصر کمین میدهد.

فرانسوا

روز ۱۸ مارس، کلک همه‌شانرا دو ساعته کنده بودیم.

پاپا

فرانسوا

توچی میگوئی ژان؟

ژان

همانطور که يك دفعه بتو گفتم. ماهیچی نمیدانیم.

ژنویو

خوب ژان، مایاد می گیریم.

ژان

وقتیکه غزل خدا حافظی رامیخوانیم. این کمک بزرگ است.

ژنویو

کمک هست ژان. حالا، دوباره دارند می آیند.

ژان

هنوز نه. دانستن! اگر مرده باشیم به چه درد من و تو

میخورد؟ ژنویو!

ژنویو

من از تو ومن صحبت نمی کنم. گفتم، ما، مایعنی بیشتر

از من و تو!

ژان

من فقط امیدوارم به اندازه کافی «ما» داشته باشیم. در

کنار خودمان و پشت سرمان. (سروصداها کم شد وساکت تر

شده است)

زن مجروح

(ناگهان بهوش می آید) آی شماها! من در شماره ۱۵

خیابان سینه Cygne زندگی می کنم. روی دیوار کنار

در آن، برای شوهرم بنویسید چه به سر من آمده. اسم من

ژاردنه.

فرانسوا

باشد، شماره ۱۵ خیابان سینه.

زن مجروح

می خواستیم جلوی آنها بازهم بجنگیم. چون می گفتند

که اسیرها را فوری پس نمی دهند. ها؟ من دواسیر دارم.

حالا آنها برمیگردند. اینطوری و (از روی سنگر بسوی

مهاجمان احتمالی نشان می دهد) به آنها راجع به ما چیزهایی

گفته اند. حالا دوباره بدمیشه!

(دوباره می افتد و دچار تب می شود)

فرانسوا اینها به این حد دشمنانکند. چون بایستی اینکار را میگردند.

ژان باید او را به داخل منزل میبردیم.

فرانسوا ولی نه وقتیکه دلش نمی خواهد. می ترسد خانه آتش بگیره. ولی اینجا مزاحمست.

فرانسوا نه خیلی ژان! او جنگید. نیست؟

ژان آره. او خوب بلده که تفنگ را چطور بکاربرد.

(صدای طبل پیشروی نزدیک)

ژان این در خیابان «باکه». (پی لرانکه ون. بدنباش يك كودك.

لانگه ون سعی میکند كودك را از خودش دور کند.)

لانگه ون برو دیگر. این يك دستوره. تو اینجا فقط مسزاحمی،

(كودك عقب می رود. ولی بعد می ایستد و منتظر او می شود)

تو خیابان «باک» احتیاج به کمک فوری دارند.

ژان (شانه هایش را بالا می اندازد) کوکو کجاست؟

لانگه ون (سرش را تکان می دهد، به پاپانگاهی می کند و بعد) به آلمانی

خیلی احتیاج دارید؟

پاپا سلام، کوکو، نه! ولی او فقط زبان مرا می فهمد. تو

شهرداری چه خبر؟

لانگه ون هیچکس دیگر آنجا نیست. همه توی سنگرها هستند.

دلس کلسوز در میدان شاتودو Chaten d'eau شهید شد.

ورمول Vermoul زخمی شده، وارلسن تو خیابان لافایت

می جنگد. در قسمت گار شمالی چنان سلاخی ای راه افتاده

که زنبابه خیابانها میریزند و به افسران کشیده میزنند

و بعد خودشان پای دیوار می ایستند که تیر باران بشوند،

(لانگهون به راه خود ادامه می دهد. کودک به دنبالش)

ژان وضع خراب است. راجع به مادرستوالی نکرد (مادام کابت و بابت سوپ می آورند).

مادام کابت بچه ها، باید بخورین. ولی سیرچه تویش نیست. چرا این کلاه کپی ها هنوز روی سرتانست؟ اگر همه کوششها بی نتیجه بماند، فقط به وسیله این کلاه شناخته میشوید؛ توبایستی از ملاقه بخور.... (در حالیکه به ژان ملاقه می دهد از حال می رود)

ژان مامان!

فرانسوا از پشت بامها!

پاپا (غرش کنان) سنگر بگیرید. فقط بازو شه. (می دود و مادام کابت را به درون خانه می کشد. بابت گیج وسایل غذا را جمع می کند. وسط راه منزل اوهم می افتد)

ژان (ژان را نگه میدارد) ژان، تونبایدبری

ژان ولی اوزخم سختی نخورده.

ژان چرا خورده.

ژان نه، نخورده!

فرانسوا دارند می آیند. آتش کنید (شلیک می کند)

ژان (برمی گردد به سنگر. اوهم شلیک می کند) ای سگها! سگها! سگها!

یکی از شخصی ها فرار می کند. پاپا برمی گردد. از کوچه سمت چپ سربازان ارتشی پیش می آیند. ژانو می زنند، شلیک می کنند. فرانسوا می افتد. رگبار پارچه شمارا پاره کرده می اندازد. ژان آنرا نشان می دهد و

می افتد. ژنویو پرچم سرخ روی سنگر را برمی دارد
و خود را به گوشه ای می کشد که پاپا و آلمانی از آنجا
شلیک می کنند. آلمانی می افتد. ژنویو تیر می خورد.)

زنده باد (می افتد)

ژنویو

(از خانه بغلی مادام کابت خود را بیرون می کشد و
و کشته شدگان را می بیند. پاپا و شخصی دوم تیراندازی
می کنند. از همه کوچه های اطراف سربازان ارتشی با
سرنیزه های آخته به طرف سنگر پیشروی می کنند)

(از پشت باروهای ورسای بورژوازی با دوربین‌های
اپرا سقوط کمون را تماشا می‌کند)

تنها غصه من اینست که آنها به سنت-توون فرار می‌کنند.
غصه ندارد مادام. مادوروز پیش قراردادای با ولیعهد
ساکن امضاء کرده‌ایم که آلمانها هیچکس را نگذارند
در برود. امیلی، سید صبحانه کجاست؟

زن بورژوا

یک آقا

عجب تماشا نیست. این حریق‌ها! این حرکات ریاضی
گروه‌ها! آدم حالا نبوغ «هاوسمان» را درک می‌کند که
تو پاریس اینقدر زیلو را ساخت. بحث میشد که آیا به زیبایی
پایتخت کمک می‌کند یا نه. حالا دیگر هیچ‌شکی نیست که
اقلاً به استقرار آرامش در آن کمک می‌کند.

آقای دیگر

(انفجار بزرگ. حاضران کف می‌زنند)

این شهرداری مونا رتربود. یک لانه خیلی خطرناک.

صدا

دوربین آنت! (از دوربین اهرانگاه می‌کند) درخشانه!
ایکاش اسقف بیچاره می‌توانست اینرا ببیند. اینکه اورا

بانوی اشرافی

خانم نزدیک او

با این بلانکی Blanqui عوض نکردند برایش خیلی سخت بود.

بانوی اشرافی

مزخرفات، عزیزمن. او خودش اینرا خیلی عالی توضیح داد. باز زبان روشن لاتین. این بلانکی که عبد و عبید خشونت و شرارت بود برای آن او باش به اندازه يك لشکر ارزش داشت و کشتن آسقف اعظم، خدا بیامرز دش، برای ما به اندازه دولشگر. اوه. خودش دارد می آید.

(تی یرمی آید - در معیت او يك آجودان. گی سوتیری.
برایش دست می زنند. او تبسم می کند سرش را به احترام
خم می کند)

بانوی اشرافی

(با صدای نیمه بلند) مسیوتی یر. این جاودانگی برای شماست. شما پاریس را به صاحب واقعیش یعنی به فرانسه برگردانید.

فرانسه، عبارتست از شما، خانم ها و آقایان

تی یر

(پایان)



اقتضارات شاهانه / خیابان انقلاب فروردین - مشتاق بها ۸۰ ریال



کتابخانه کوچک سوسیالیسم